



گزیده ای از پاسخ های حضرت آیت الله العظمی خامنه ای <sup>مد ظله العالی</sup> به پرسشهای دانشجویان در ۹۰ دیدار



ویژه نامه نخستین مسابقه کتابخوانی سامانه آموزش مجازی

## «یادوین»

به مناسبت روز دانشجو

پاییز ۱۴۰۰

## از دیدن جوانان چه احساسی به شما دست میدهد و اولین مطلبی که به آنان میگویید، چیست؟

وقتی با جوانان هستم و در محیط جوان قرار دارم، احساس من مثل احساس کسی است که در هوای صبحگاه تنفس میکند؛ احساس تازگی و طراوت میکنم. آن چیزی هم که معمولاً در ملاقات با جوانان، اول بار به ذهن من میرسد و بارها به آن فکر کرده‌ام، این است که آیا اینها خودشان میدانند که چه ستاره‌ای در جبینشان میدرخشد؟ من این ستاره را میبینم؛ اما آیا خودشان هم میبینند؟ ستاره جوانی، ستاره بسیار درخشان و خوش طالعی است. اگر جوانان این گوهر قیمتی و بی‌نظیر را در وجود خودشان حس کنند، فکر میکنم که ان شاء الله از آن خوب استفاده خواهند کرد.

## جنابعالی دوره جوانی خود را چگونه گذراندید؟

آن وقتها مثل حالا نبود؛ انصافاً وضع خیلی بد بود. محیط جوانی، محیط دلنشینی نبود؛ نه برای من که آن وقت طلبه بودم - من در دوره کودکی هم از دبستان طلبه بودم - بلکه برای همه جوانان. به جوان اعتنا نمیشد. خیلی استعدادها در داخل جوانان میمرد. ما در مقابل چشم خودمان، این را شاهد بودیم. من خودم در محیط طلبگیام این را میدیدم. بعد هم که با محیطهای بیرون طلبگی، با محیط دانشگاه و دانشجویان ارتباط پیدا کردم - سالهای متمادی، من با دانشجویان ارتباط داشتم و مأنوس بودم - در آنها هم دیدم که همین‌طور است. آن قدر استعدادها درخشان بود. آن قدر افرادی بودند که ممکن بود در این رشته‌ای که درس میخوانند، استعداد چندانی نداشته باشند؛ اما ممکن بود استعداد دیگری در وجودشان باشد، که کسی نمیفهمید و نمیدانست.

همان‌طور که آقای میرباقری اشاره کردند و درست هم گفتند، قبل از انقلاب، همه دوران جوانی من غالباً با جوانان گذشته است. وقتی انقلاب پیروز شد، من حدوداً سیونیه ساله بودم. تمام مدت دوره از هفده، هجده سالگی من تا آن تاریخ، با جوانان بود؛ چه جوانان حوزه علمی و تحصیلی دینی و چه جوانان خارج از این حوزه.

چیزی که حس میکردم این بود که رژیم محمدرضا پهلوی کاری کرده بود که جوانان به سمت ابتدال میرفتند. ابتدال، نه فقط ابتدال اخلاقی؛ ابتدال هویت و ابتدال شخصیت.

البته من نمیتوانم ادعا کنم که خود آن رژیم برنامه‌ریزی کرده بود که جوانان مملکت را به ابتدال بکشاند - ممکن است این‌طور بوده، ممکن هم هست نبوده باشد - اما آنچه مسلم میتوانم بگویم، این است که آنها برنامه‌هایی ریخته بودند و به گونه‌ای مملکت را اداره میکردند که لازمه‌اش این بود؛ یعنی از مسائل سیاسی دور، از مسائل زندگی دور.

شما باور میکنید که من و امثال من، تا سنین مثلاً بیست و چندسالگی، دولتهایی را که برسر کار بودند، اصلاً نمیشناختیم که چه کسانی هستند؟! حالا شما در این مملکت کسی را میشناسید که نداند وزیر آموزش و پرورش کیست؟ وزیر اقتصاد و دارایی کیست؟ یا مثلاً رئیس جمهور را کسی نشناسد؟ در اقصی نقاط کشور هم همه اطلاع دارند. آن زمان، همه قشرها - از جمله جوانان - اصلاً به کل از مسائل سیاسی غافل بودند. بیشترین سرگرمی جوانان، به مسائل روزمره بود. بعضی در غم نان، مشغول کار سخت بودند، برای این که یک لقمه نان گیر بیاورند و بخورند، که آن هم البته مقداری از درآمدها را صرف خوردن نمیشد؛ صرف کارهای حاشیه‌ای میشد.

شما اگر این کتابهایی را که در دوره جوانی ما درباره امریکای لاتین و آفریقا نوشته شده است، خوانده باشید - مثل کتابهای «فرانتس فانون» و کسانی دیگر که آن زمانها کتاب مینوشتند و امروز هم کتابهایشان به اعتبار خودشان باقی است - درمییابید که وضع ما هم همین‌طور بود. در مورد ایران کسی جرأت نمیکرد بنویسد؛ اما در مورد مثلاً آفریقا یا شیلی یا مکزیک راحت مینوشتند. من با خواندن این کتابها میدیدم که عیناً وضع ما همین‌گونه است. یعنی آن جوان کارگر هم بعد از آن که کار سخت میکرد و یکشاهی، صنّار گیر می‌آورد، نصف این پول صرف عیاشی و ولگردی و هرزه‌گری و این‌طور چیزها میشد. اینها همان چیزی بود که ما در آن کتابها میخواندیم و میدیدیم که در واقعیت جامعه خودمان هم همین‌طور است. انصافاً خیلی بد بود. محیط جوانی، محیط خوبی نبود. البته در داخل دل جوانان و محیط

جوان، طور دیگری بود؛ چون جوان اساساً اهل نشاط و امید و هیجان و اینهاست.

من خودم شخصاً جوانی بسیار پُرهیجانی داشتم. هم قبل از شروع انقلاب، به خاطر فعالیت‌های ادبی و هنری و امثال اینها، هیجانی در زندگی من بود و هم بعد که مبارزات در سال ۱۳۴۱ شروع شد، که من در آن سال، بیست و سه سالم بود. طبعاً دیگر ما در قلب هیجانهای اساسی کشور قرار گرفتیم و من در سال چهل و دو، دو مرتبه به زندان افتادم؛ بازداشت، زندان، بازجویی. میدانید که اینها به انسان هیجان میدهد. بعد که انسان بیرون می‌آید و خیل عظیم مردمی را که به این ارزشها علاقه‌مند بودند، و رهبری مثل امام رضوان‌الله علیه را که به هدایت مردم می‌پرداخت و کارها و فکرها و راهها را تصحیح میکرد، مشاهده مینمود، هیجانش بیشتر میشد. این بود که زندگی برای امثال من که در این مقوله‌ها زندگی و فکر میکردند، خیلی پُرهیجان بود؛ اما همه این‌طور نبودند.

البته جوانان طبعاً دور هم که جمع میشوند، چون طبیعتاً دلشان گرم است - یعنی یک نوع حالت سرزندگی و شادی در طینتشان است - از همه چیز لذت می‌برند. جوان از خوراک لذت می‌برد، از حرف زدن لذت می‌برد، از در آینه نگاه کردن لذت می‌برد، از تفریح لذت می‌برد. شما باور نمیکنید که انسان وقتی از سنین جوانی گذشت، آن لذتی را که شما مثلاً از یک غذای خوشمزه می‌برید، دیگر نمی‌برد و نمیداند چیست! آن وقتها گاهی بزرگترهای ما - کسانی که در سنین حالای من بودند - چیزهایی میگفتند که ما تعجب میکردیم چطور اینها این‌گونه فکر میکنند؟ حالا میبینیم نخیر؛ آن بیچاره‌ها خیلی هم بیراه نمیگفتند. البته من خودم را به‌کلی از جوانی منقطع نکرده‌ام. هنوز هم در خودم چیزی از جوانی احساس میکنم و نمیگذارم که به آن حالت بیفتم. الحمدلله تا به حال نگذاشته‌ام و بعد از این هم نمیگذارم؛ اما آنها که خودشان را در دست پیری رها کرده بودند، قهراً التذادی که جوان از همه شؤون زندگی خودش دارد، احساس نمیکردند. آن وقت این حالت بود. نمیگویم که فضای غم حاکم بود - این را ادعا نمیکنم - اما فضای غفلت و بیخبری و بیهوشی حاکم بود.

این هم بود که آن وقت من و امثال من که در زمینه مسائل مبارزه، به طور جدی و عمیق فکر میکردیم، همتمان را بر این گذاشتیم که تا آنجایی که میتوانیم، جوانان را از دایره نفوذ فرهنگی رژیم بیرون بکشیم. من خودم مثلاً مسجد میرفتم، درس تفسیر میگفتم، سخنرانی بعد از نماز میکردم، گاهی به شهرستانها میرفتم سخنرانی میکردم. نقطه اصلی توجه من این بود که جوانان را از کمند فرهنگی رژیم بیرون بکشم. خود من آن وقتها این را به «تور نامریی» تعبیر میکردم. میگفتم یک تور نامریی وجود دارد که همه را به سمتی میکشد! من

میخواهم این تور نامریی را تا آن جا که بشود، پاره کنم و هر مقدار که میتوانم، جوانان را از کمند و دام این تور بیرون بکشم. هر کس از آن کمند فکری خارج میشد - که خصوصیتش هم این بود که اولاً به تدین و ثانیاً به تفکرات امام گرایش پیدا میکرد - یک نوع مصونیتی مییافت. آن روز این گونه بود. همان نسل هم، بعدها پایه‌های اصلی انقلاب شدند. الان هم که من در همین زمان به جامعه خودمان نگاه میکنم، خیلی از افراد آن نسل را - چه کسانی که با من مرتبط بودند، چه کسانی که حتی مرتبط نبودند - میتوانم شناسایی کنم.

به هر حال، الان شما زمان بهتری دارید. فضا، فضای بهتری است. البته نمیگویم که برای جوان همه چیز فراهم است و همه چیز آن گونه که باید باشد، هست؛ اما در مقام مقایسه با آن زمان، امروز وضع از آن روز خیلی بهتر است. اگر جوانی بخواهد خوب زندگی کند و هویت انسانی و شخصیت خودش را بیابد، به نظر من امروز میتواند.

## **تعریف شما از یک جوان مسلمان و خصوصیات او چیست؟ چگونه یک جوان میتواند مسیر زندگی را طی کند و به اهدافش برسد؟**

البته به راحتی نمیشود طی کرد. این شرطی که شما گذاشتید، کار مرا در پاسخ دادن خیلی مشکل میکند. هیچ راه جدی مهم را واقعاً نمیشود به راحتی طی کرد. بالاخره اگر انسان میخواهد به چیز باارزشی دست پیدا کند، باید مقداری زحمت و تلاش را با خودش همراه کند - این ناگزیر است - منتها ببینید؛ من اساساً در بین این خصوصیات مهمی که جوانان دارند، سه خصوصیت را خیلی بارز میبینم، که اگر آنها مشخص گردد، و اگر آنها به سمت درستی هدایت شود، به نظر می‌آید که میشود به این سؤال شما پاسخ داد. آن سه خصوصیت عبارت است از: انرژی، امید، ابتکار. اینها سه خصوصیت برجسته در جوان است. اگر واقعاً رسانه‌ها در کمکهای فرهنگی که به ما میکنند - چه گویندگان مذهبی، چه گویندگان مسائل فکری و فرهنگی، چه صدا و سیما و چه مدرسه‌ها - بتوانند این سه خصوصیت عمده را درست هدایت کنند، من خیال میکنم که خیلی راحت میشود یک جوان راه اسلامی را پیدا کند؛ چون اسلام هم چیزی که از ما میخواهد این است که ما استعدادهای خودمان را به فعلیت برسانیم.

البته در قرآن یک نکته بسیار اساسی هست - بد نیست من این را به شما جوانان عزیز بگویم - و آن توجه دادن به تقواست. وقتی که افراد میخواهند پیش خودشان تصویری از تقوا درست کنند، به ذهنشان نماز و روزه و عبادت و ذکر و دعا می‌آید. ممکن است همه اینها در تقوا باشد، اما هیچکدام از آنها معنای تقوا نیست. تقوا، یعنی مراقب خود بودن. تقوا، یعنی یک انسان بداند که چه کار میکند و هر حرکت خودش را با اراده و فکر و تصمیم انتخاب کند؛ مثل انسانی که سوار بر یک اسب رهوار نشسته، دهانه اسب در دستش است و میداند کجا میخواهد برود. تقوا، این است. آدمی که تقوا ندارد، حرکات و تصمیمها و آینده‌اش در اختیار خودش نیست. به تعبیر خطبه نهج‌البلاغه(۱): کسی است که او را روی اسب سرکشی انداخته‌اند؛ نه این که او سوار شده است. اگر هم سوار شده، اسب‌سواری بلد نیست. دهانه در دستش است، اما نمیداند چگونه باید سوار اسب شود. نمیداند کجا خواهد رفت. هر جا که اسب او را کشید، او هم مجبور است برود و قطعاً نجاتی در انتظار او نیست. این اسب هم سرکش است.

اگر ما تقوا را با همین معنا در نظر بگیریم، به نظر من راحت میشود راه را طی کرد. البته باز هم نه آن‌طور که خیلی راحت باشد. به هر حال، میشود، ممکن است و واقعاً عملی است که یک جوان راه اسلامی زندگی کردن را پیدا کند. اگر متدین است، ببینید چه کار میکند. این اقدام، این حرف، این رفاقت، این درس و این فعل و درک، آیا درست است یا درست نیست. همین که او فکر میکند درست است یا درست نیست، این همان تقواست. اگر متدین نیست، چنانچه همین حالت را داشته باشد، این حالت او را به دین راهنمایی خواهد کرد. قرآن کریم میگوید: «هدی للمتقین» (۲)؛ نمیگوید «هدی للمؤمنین». «هدی للمتقین»؛ یعنی اگر یک نفر باشد که دین هم نداشته باشد، اما تقوا داشته باشد - ممکن است کسی دین نداشته باشد، اما به همین معنایی که گفتم، تقوا داشته باشد - او بلاشک از قرآن هدایت خواهد گرفت و مؤمن خواهد شد. اما اگر مؤمن تقوا نداشته باشد، احتمالاً در ایمان هم پایدار نیست. بستگی به شانسش دارد: اگر در فضای خوبی قرار گرفت، در ایمان باقی میماند؛ اگر در فضای خوبی قرار نگرفت، در ایمان باقی نمی‌ماند. بنابراین، اگر بتوانیم از آن سه خصوصیت باتقوا کار بکشیم و درست هدایت شود، به نظرم خیلی خوب میشود جوانان در شکلی که اسلام میپسندد، زندگی کنند؛ بخصوص که خوشبختانه امروز کشور ما کشوری اسلامی است. این، امر خیلی مهمی است. حکومت - یعنی اقتدار ملی - در اختیار اسلام است. کسانی که زمامهای امور در دستشان است، عمیقاً به اسلام معتقدند. مردم هم که ایمان در عمق جانشان جا دارد. لذا زمینه برای مسلمان شدن و مسلمان زیستن خیلی زیاد است.

من یک مثال کوتاه هم بزنم و پاسخ سؤال شما را به پایان ببرم. در دوره جنگ که شما متأسفانه اعتلای آن دوره را درک نکردید - البته جنگ را درک نکردید و این تأسف ندارد؛ اما آن خصوصیات بی‌نظیر را شما درک نکردید

و آدم افسوس میخورد - جوانان هجده و بیست ساله‌ای که در سنین شما بودند، از لحاظ لطافت و صفای معنوی، گاهی به حدّ عارفی که چهل سال در راه خدا سلوک کرده بود، میرسیدند! آدم این را در وجود آنها احساس میکرد. کم هم نبودند؛ فراوان بودند. من همان وقتها در مقابل چنین جوانانی که قرار میگرفتم، احساس خضوع حقیقی میکردم؛ نه این که بخواهم تواضع کنم. دیده‌اید انسان در مقابل بزرگی که قرار میگیرد و کمالات او را که میبیند، ضعف خودش را میفهمد! من همان احساس را در مقابل یک جوان بسیجی و یک جوان رزمنده در خودم میدیدم و مییافتم. آن فضا، چنان فضایی بود که میتوانست یک جوان معمولی را این‌گونه متحوّل کند.

شما میدانید که جوانان در دنیا چگونه‌اند؛ گروههای «رپ» و فلان و هزار نوع بلیّه اخلاقی و فکری. جوانان دنیا واقعاً به هزار نوع ابتلائات مبتلا هستند. گروههای «رپ» و این چیزهایی که حالا هست، زمان ما هم البته بود. زمان ما «بیتل» های معروف بودند که حالا شنیده‌ام پیرمرد شده‌اند. چند وقت پیش دیدم که در یک مجله خارجی شرح حالشان را نوشته‌اند که هر کدام کجا هستند و چه کار میکنند. آن گرفتاریهای روحی، آن عقده‌های روانی، آنها را به این وادیه‌ها میکشاند. حالا کسانی که در کشورهای عقب‌افتاده و دوردست از آنها تقلید میکنند، نمیفهمند که آن بیچاره‌ها دچار چه بیماری‌ای هستند! خیال میکنند پیشرفتی است؛ در حالی که این یک انحطاط و سقوط است. در حالی که دنیا گرفتار چنین وضعی بود، جوانان ما آن‌طور وضعی داشتند. در ایران، جوان، سرشار، مستغنی، سربلند، بااحساس شادی عمیق در قلب خود، احساس انجام وظیفه، احساس روشن بودن هدف - که چه کار میکند و برای که کار میکند - و بحمدالله فائز و برخوردار به اعتلای حقیقی و معنوی بود که خدای متعال به او داده بود.

## **به عنوان یک دختر دانشجو، ما چگونه میتوانیم از زندگانی حضرت زهرا علیهاسلام الگو بگیریم؟ الگوهای خود شما در دوره جوانی چه کسانی بوده‌اند؟**

سؤال خوبی است. اولاً من به شما بگویم که الگو را نباید برای ما معرفی کنند و بگویند که این الگوی شماست. این الگوی قراردادی و تحمیلی، الگوی جالبی نمیشود. الگو را باید خودمان پیدا کنیم؛ یعنی در افق دیدمان نگاه کنیم و ببینیم از این همه چهره‌ای که در جلو چشممان می‌آید، کدام را بیشتر میپسندیم؛ طبعاً این الگوی ما میشود. من معتقدم که برای جوان مسلمان، بخصوص مسلمانی که با زندگی ائمه و خاندان پیامبر و مسلمانان صدر اسلام آشنایی داشته باشد، پیدا کردن الگو مشکل نیست و الگو هم کم نیست. حالا خود شما خوشبختانه از



حضرت زهرا سلام‌الله علیها اسم آوردید. من در خصوص وجود مقدس فاطمه زهرا سلام‌الله علیها چند جمله بگویم؛ شاید این سررشته‌ای در زمینه بقیه ائمه و بزرگان شود و بتوانید فکر کنید.

شما خانمی که در دوره پیشرفت علمی و صنعتی و فنآوری و دنیای بزرگ و تمدن مادی و این همه پدیده‌های جدید زندگی میکنید، از الگوی خودتان در مثلاً هزار و چهارصد سال پیش توقع دارید که در کدام بخش، مشابه وضع کنونی شما را داشته باشد، تا از آن بهره بگیرید. مثلاً فرض کنید میخواهید ببینید چگونه دانشگاه میرفته است؟ یا وقتی که مثلاً در مسائل سیاست جهانی فکر میکرده، چگونه فکر میکرده است؟ اینها که نیست.

یک خصوصیات اصلی در شخصیت هر انسانی هست؛ آنها را بایستی مشخص کنید و الگو را در آنها جستجو نمایید. مثلاً فرض بفرمایید در برخورد با مسائل مربوط به حوادث پیرامونی، انسان چگونه باید برخورد کند؟ حالا حوادث پیرامونی، یک وقت مربوط به دوره‌ای است که مترو هست و قطار هست و جت هست و رایانه هست؛ یک وقت مربوط به دوره‌ای است که نه، این چیزها نیست؛ اما حوادث پیرامونی بالاخره چیزی است که انسان را همیشه احاطه میکند.

انسان دو گونه میتواند با این قضیه برخورد کند: یکی مسؤولانه، یکی بیتفاوت. مسؤولانه هم انواع و اقسام دارد؛ با چه روحیه‌ای، با چه نوع نگرشی به آینده. آدم باید این خطوط اصلی را در آن شخصی که فکر میکند الگوی او میتواند باشد، جستجو کند و از آنها پیروی نماید.

من این موضوع را یک وقت در سخنرانی هم گفته‌ام. در این سخنرانیهای ما هم گاهی حرفهای خوبی در گوشه کنار هست؛ منتها غالباً دقت نمیشود و همین‌طور ناپدید میگردد! ببینید؛ مثلاً حضرت زهرا سلام‌الله علیها در سنین شش، هفت سالگی بودند - اختلاف وجود دارد؛ چون در تاریخ ولادت آن حضرت، روایات مختلف است - که قضیه شعب ابی‌طالب پیش آمد. شعب ابی‌طالب، دوران بسیار سختی در تاریخ صدر اسلام است؛ یعنی دعوت پیامبر شروع شده بود، دعوت را علنی کرده بود، بتدریج مردم مکه - بخصوص جوانان، بخصوص برده‌ها - به حضرت می‌گرویدند و بزرگان طاغوت - مثل همان ابولهب و ابوجهل و دیگران - دیدند که هیچ چاره‌ای ندارند، جز این که پیامبر و همه مجموعه دوروبرش را از مدینه اخراج کنند؛ همین کار را هم کردند. تعداد زیادی از اینها را که دهها خانوار میشدند و شامل پیامبر و خویشاوندان پیامبر و خود ابی‌طالب - با این که ابی‌طالب هم جزو بزرگان بود - و بچه و بزرگ و کوچک میشدند، همه را از مکه بیرون کردند. اینها از مکه بیرون رفتند؛ اما کجا

بروند؟ تصادفاً جناب ابی طالب، در گوشه‌ای از نزدیکی مکه - فرضاً چند کیلومتری مکه - در شکاف کوهی ملکی داشت؛ اسمش «شعب ابی طالب» بود. شعب، یعنی همین شکاف کوه؛ یک درّه کوچک. ما مشهدها به چنین جایی «بازه» می‌گوییم. اتفاقاً این از آن لغتهای صحیح دقیق فارسی سره هم هست که به لهجه محلی، روستاییها به آن «بزه» می‌گویند؛ اما همان اصلش «بازه» است. جناب ابی طالب یک بازه یا یک شعب داشت؛ گفتند به آن جا برویم. حالا شما فکرش را بکنید! در مکه، روزها هوا گرم و شبها بینهایت سرد بود؛ یعنی وضعیتی غیرقابل تحمل. اینها سه سال در این بیابانها زندگی کردند. چقدر گرسنگی کشیدند، چقدر سختی کشیدند، چقدر محنت بردند، خدا میداند. یکی از دوره‌های سخت پیامبر، آن جا بود. پیامبر اکرم در این دوران، مسؤولیتش فقط مسؤولیت رهبری به معنای اداره یک جمعیت نبود؛ باید میتوانست از کار خودش پیش اینهایی که دچار محنت شده‌اند، دفاع کند.

میدانید وقتی که اوضاع خوب است، کسانی که دور محور یک رهبری جمع شده‌اند، همه از اوضاع راضی‌اند؛ می‌گویند خدا پدرش را بیامرزد، ما را به این وضع خوب آورد. وقتی سختی پیدا میشود، همه دچار تردید میشوند، می‌گویند ایشان ما را آورد؛ ما که نمیخواستیم به این وضع دچار شویم!

البته ایمانهای قوی می‌ایستند؛ اما بالأخره همه سختیها به دوش پیامبر فشار می‌آورد. در همین اثنا، وقتی که نهایت شدت روحی برای پیامبر بود، جناب ابی طالب که پشتیبان پیامبر و امید او محسوب میشد، و خدیجه کبری که او هم بزرگترین کمک روحی برای پیامبر به‌شمار میرفت، در ظرف یک هفته از دنیا رفتند! حادثه خیلی عجیبی است؛ یعنی پیامبر تنهای تنها شد.

من نمیدانم شما هیچ وقت رئیس یک مجموعه کاری بوده‌اید، تا بدانید معنای مسؤولیت یک مجموعه چیست؟! در چنین شرایطی، انسان واقعاً بیچاره میشود. در این شرایط، نقش فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها را ببینید. آدم تاریخ را که نگاه میکند، این‌گونه موارد را در گوشه کنارها هم باید پیدا کند؛ متأسفانه هیچ فصلی برای این‌طور چیزها باز نکرده‌اند.

فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها مثل یک مادر، مثل یک مشاور، مثل یک پرستار برای پیامبر بوده است. آن جا بوده که گفتند فاطمه «امّ ابیها» - مادر پدرش - است. این مربوط به آن وقت است؛ یعنی وقتی که یک دختر شش، هفت ساله این‌گونه بوده است. البته در محیطهای عربی و در محیطهای گرم، دختران زودتر رشد جسمی و روحی میکنند؛ مثلاً به اندازه رشد یک دختر ده، دوازده ساله امروز. این، احساس مسؤولیت است. آیا این نمیتواند برای یک جوان الگو باشد، که نسبت به مسائل پیرامونی خودش زود احساس مسؤولیت و احساس نشاط

کند؟ آن سرمایه عظیم نشاطی را که در وجود اوست، خرج کند، برای این که غبار کدورت و غم را از چهره پدری که مثلاً حدود پنجاه سال از سنش میگذرد و تقریباً پیرمردی شده است، پاک کند. آیا این نمیتواند برای یک جوان الگو باشد؟ این خیلی مهم است.

و يطعمون الطعام مسکیناً ویتیماتاً  
سورۃ انسان آیه ۸

نمونه بعد، مسأله همسررداری و شوهررداری است. یک وقت انسان فکر میکند که شوهررداری، یعنی انسان در آشپزخانه غذا را بپزد، اتاق را تر و تمیز و پتو را پهن کند و مثل قدیمیها تشکچه بگذارد که آقا از اداره یا از دکان بیاید! شوهررداری که فقط این نیست. شما ببینید شوهررداری فاطمه زهرا سلام الله علیها چگونه بود. در طول ده سالی که پیامبر در مدینه حضور داشت، حدود نُه سالش حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام با همدیگر زن و شوهر بودند. در این نُه سال، جنگهای کوچک و بزرگی ذکر کرده اند - حدود شصت جنگ اتفاق افتاده - که در اغلب آنها هم امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. حالا شما ببینید، او خانمی است که در خانه نشسته و شوهرش مرتب در جبهه است و اگر در جبهه نباشد، جبهه لنگ میماند - این قدر جبهه وابسته به اوست - از لحاظ زندگی هم وضع روبه راهی ندارند؛ همان چیزهایی که شنیده ایم: «و يطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماتاً و اسیراتاً انما نطعمکم لوجه الله» (۳؛ یعنی حقیقتاً زندگی فقیرانه محض داشتند؛ در حالی که دختر رهبری هم هست، دختر پیامبر هم هست، یک نوع احساس مسؤولیت هم میکنند.

ببینید انسان چقدر روحیه قوی میخواهد داشته باشد تا بتواند این شوهر را تجهیز کند؛ دل او را از وسوسه اهل و عیال و گرفتاریهای زندگی خالی کند؛ به او دلگرمی دهد؛ بچهها را به آن خوبی که او تربیت کرده، تربیت کند. حالا شما بگویید امام حسن و امام حسین علیهما السلام، امام بودند و طینت امامت داشتند؛ زینب علیها سلام که

امام نبود. فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها او را در همین مدت نه سال تربیت کرده بود. بعد از پیامبر هم که ایشان مدّت زیادی زنده نماند.

این‌طور خانه‌داری، این‌طور شوهرداری و این‌طور کدبانویی کرد و این‌طور محور زندگی فامیل ماندگار در تاریخ قرار گرفت. آیا اینها نمیتواند برای یک دختر جوان، یک خانم خانه‌دار یا مُشرف به خانه‌داری الگو باشد؟ اینها خیلی مهم است.

حالا بعد از قضیه وفات پیامبر، آمدن به مسجد و آن خطبه عجیب را خواندن، خیلی شگفت‌انگیز است! اصلاً امثال ما که اهل سخنرانی و حرف زدن ارتجالی هستیم، میفهمیم که چقدر این سخنان عظیم است. یک دختر هجده ساله، بیست ساله و حداکثر بیست و چهار ساله - که البته سنّ دقیق آن حضرت مسلّم نیست؛ چون تاریخ ولادت آن بزرگوار مسلّم نیست و در آن اختلاف است - آن هم با آن مصیبتها و سختیها به مسجد می‌آید، در مقابل انبوه جمعیت، با حجاب سخنرانی میکند که آن سخنرانی، کلمه به کلمه اش در تاریخ میماند.

عربها به حافظه خوش معروف بودند. یک نفر می‌آمد یک قصیده هشتاد بیتی میخواند، بعد از این که جلسه تمام میشد، ده نفر میگرفتند آن را مینوشتند. این قصایدی که مانده، غالباً این‌گونه مانده است. اشعار در نوادی - یعنی آن مراکز اجتماعی - خوانده میشد و ضبط میگردید. این خطبه‌ها و این حدیثها، غالباً این‌گونه بود. نشستند، نوشتند و حفظ کردند و این خطبه‌ها تا امروز مانده است. کلماتِ مفت در تاریخ نمی‌ماند؛ هر حرفی نمی‌ماند. این قدر حرفها زده شده، آن قدر سخنرانی شده، آن قدر مطلب گفته شده، آن قدر شعر سروده شده؛ اما نمانده است و کسی به آنها اعتنا نمیکند. آن چیزی که تاریخ در دل خودش نگه میدارد و بعد از هزار و چهارصد سال هر انسان که مینگرد، احساس خضوع میکند، این یک عظمت را نشان میدهد. به نظر من، این برای یک دختر جوان الگوست.

شما راست می‌گویید؛ تقصیر ما متصدّیان این امور است. البته منظورم امور دولتی نیست؛ منظورم امور معنوی و دینی است که این جوانب را، آن چنان که باید و شاید، درست در مقابل نسل جوان قرار نداده‌ایم؛ اما شما خودتان هم میتوانید در این زمینه‌ها کار کنید. همه زندگی ائمه از این قبیل دارد.

زندگی امام جواد علیه‌السلام هم الگوست. امام جواد علیه‌السلام - امامی با آن همه مقامات، با آن همه عظمت - در بیست و پنج سالگی از دنیا رفت. این نیست که ما بگوییم؛ تاریخ میگوید؛ تاریخی که غیر شیعه آن را نوشته

است. آن بزرگوار، در دوران جوانی و خردسالی و نوجوانی، در چشم مأمون و در چشم همه، عظمتی پیدا کرد. اینها چیزهای خیلی مهمی است؛ اینها میتواند برای ما الگو باشد.

البته در زمان خودمان هم الگو داریم. امام الگوست. این جوانان بسیجی ما الگو هستند؛ هم کسانی که شهید شدند، و هم کسانی که امروز زنده‌اند. البته طبیعت انسان این‌گونه است که درباره کسانی که رفته‌اند و شهید شده‌اند، راحت‌تر میشود حرف زد. ببینید چه الگوهایی میشود پیدا کرد! ما در جنگ کسانی را دیدیم که از شهر یا از روستای خودشان بیرون آمده بودند؛ در حالی که یک آدم کاملاً معمولی به نظر میرسیدند. اشاره کردم که آن رژیم نمیتوانست استعدادها را رشد دهد، یا به بروز بیاورد. اینها در آن رژیم یک آدم معمولی بودند؛ اما در این نظام، به میدان جنگ - که میدان کار بود - آمدند؛ ناگهان استعدادشان بروز کرد و یک سردار بزرگ شدند، بعد هم به شهادت رسیدند. از این قبیل زیاد داریم.

چند سال پیش، شرح حال اینها را در جزوه‌هایی به نام «فرمانده من» مینوشتند؛ خاطرات جوانان از فرماندهانشان در جبهه بود. نمیدانم اینها ادامه پیدا کرد یا نه؟ یک داستان کوتاه، یا یک خاطره کوچک را نقل کرده‌اند، آن خاطره عظمت این شخصیت را به انسان نشان میدهد. اینها میتوانند الگو باشند. البته در شخصیت‌های علمی خودمان، در شخصیت‌های ورزشی خودمان، در شخصیت‌های ادبی خودمان، در شخصیت‌های هنری خودمان، میشود الگوهایی پیدا کرد؛ شخصیت‌هایی که انصافاً برجستگی‌هایی دارند.

البته انسان هم الگو را با معیارهای خودش انتخاب میکند. من خواهش میکنم هر الگویی که خواستید انتخاب کنید، معیار «تقوا» را که توضیح دادم، حتماً در نظر داشته باشید. تقوا چیزی نیست که بشود از آن گذشت. برای زندگی دنیوی هم تقوا لازم است؛ برای زندگی آخری هم تقوا لازم است. و اما این که چه شخصیت‌هایی روی من اثر گذاشته‌اند، باید بگویم شخصیت‌های زیادی بودند. آن کسی که در دوره جوانی من خیلی روی من اثر گذاشت، در درجه اول، مرحوم «نواب صفوی» بود. آن زمانی که ایشان به مشهد آمد، حدوداً پانزده سالم بود. من به شدت تحت تأثیر شخصیت او قرار گرفتم و بعد هم که از مشهد رفت، به فاصله چند ماه بعد، با وضع خیلی بدی شهیدش کردند. این هم تأثیر او را در ما بیشتر عمیق کرد. بعد هم امام روی من اثر گذاشتند. من قبل از آن که به قم بیایم و قبل از شروع مبارزات، نام امام را شنیده بودم و بدون این که ایشان را دیده باشم، به ایشان علاقه و ارادت داشتم. علت هم این بود که در حوزه قم، همه جوانان به درس ایشان رغبت داشتند؛ درس جوان‌پسندی داشتند. من هم که به قم رفتم، تردید نکردم که به درس ایشان بروم. از اول در درس ایشان حاضر میشدم و تا آخر که در قم بودم، به یک درس ایشان مستمراً میرفتم. ایشان هم روی من خیلی اثر داشتند. البته

پدرم در من اثر داشت، مادرم در من خیلی اثر داشت. از جمله شخصیت‌هایی که عمیقاً روی من اثر گذاشته، مادرم است؛ خانم خیلی مؤثری بود.

## **ما در مسائل اجتماعی و سیاسی، بعضاً موضع‌گیری‌هایی افراطی و تفریطی مشاهده میکنیم که ضررهایی را هم در پی دارد. رهنمود جناب‌عالی برای جوانان در این خصوص چیست؟**

از اختلاف سلیقه خیلی نباید ترسید. اختلاف سلیقه چیز بدی نیست و اشکالی هم ندارد که حالا که مثلاً دو سلیقه سیاسی وجود دارد، یک جوان به این سلیقه معتقد باشد، دیگری به آن سلیقه. آن چیزی که مضر است، اقدام بیفکر و بیمطالعه و تصمیم‌گیری‌های سریع و جوشی شدن و بیمطالعه کار کردن است. من جوانان عزیز را از این حالت بر حذر میدارم. جوانی لزوماً به معنای سرعتِ تصمیم‌گیری نیست. البته جوانی به معنای بیباکی در اقدام هست؛ به معنای این هست که انسان خیلی دچار پیچ و خم‌های کاری که میخواهد انجام گیرد، نشود؛ اما به معنای جوشی شدن، اقدام بیرویه کردن و اقدام نسنجیده کردن نیست. جوان میتواند نسنجیده کاری کند، میتواند هم سنجیده کاری کند؛ یعنی کاملاً با فکر و با تأمل کار کند. اگر این خصوصیت، یعنی خصوصیت تأمل و اندیشمندی و مطالعه و حقجویی وجود داشته باشد - که همه اینها خصوصیت‌هایی است که کاملاً در جوان میتواند باشد؛ بعضیش هم مثل حقجویی، اصلاً جزو خصوصیات جوانان است - اختلاف سلیقه هیچ مانعی ندارد و موجب گمراهی نخواهد شد؛ حداقل ضررهای عمده پیدا نخواهد شد.

حالت نفی غیر - این که انسان در مسائل اجتماعی، موضعی را اتخاذ کند و بگوید صددرصد این است و جز این نیست - درست نیست؛ این حالت خوبی نیست. البته در بعضی از اصول عقاید، باید همین‌گونه بود؛ یعنی بایستی با فکر دنبالش رفت و در یک نقطه ثابت و مستحکم ایستاد و قاطع گفت: این است و جز این نیست. در این‌جا، «این است و جز این نیست»، بد نیست؛ خوب است. اما در مسائل اجتماعی، در مسائل سیاسی، در برخوردهای گوناگون اجتماعی، «این است و جز این نیست»، درست نیست. به نظر من، انسان بایستی نظرات طرف مقابل را تحمل کند و در مورد ترتیب اثر بر فکر و نظر خودش، سنجیده کاری را معیار و ملاک کار خویش قرار دهد. اگر این باشد، به نظر من هیچ مشکلی وجود نخواهد داشت.

**در طول فعالیتهایی که تاکنون داشته‌اید، تا چه اندازه به جوانان مسؤلیت داده‌اید و چه تجربه‌ای از این کار دارید؟ به نظر شما مسؤلیت جوانان نسبت به اعتلای علمی کشور چیست؟ ضمناً آیا فاصله ما و کشورهای پیشرفته، پُرشدنی است؟**

از اوایل انقلاب، در کارهایی که در اختیار من بوده، به جوانان مسؤلیت میدادم؛ هم در نیروهای مسلح، هم در کارهای دولتی، هم در دوران ریاست جمهوری. تجربه من این است که اگر ما به جوان اعتماد کنیم - آن جوانی که شایسته دانستیم به او مسؤلیت بدهیم و صلاحیتش را داشت؛ نه هر جوانی و هر مسؤلیتی - از غیر جوان، هم بهتر و مسؤولانه‌تر کار را انجام میدهد؛ هم سریعتر پیش می‌برد، هم کار را تازه‌تر و همراه با ابتکار بیشتری به ما تحویل خواهد داد؛ یعنی روند پیشرفت در کار حفظ میشود. برخلاف غیر جوان که ممکن است کار را بالفعل خوب انجام دهد، اما روند پیشرفت در آن متوقف خواهد شد. غالباً این‌گونه است.

آن زمان که ما در شورای انقلاب بودیم، نسبت به همین موضوع، به ما و دوستان دیگری که در آن شورا بودیم، اعتراض میشد. افراد مسنی - عمدتاً شصت ساله، هفتاد ساله، هفتادوپنج ساله - هم در آن شورا بودند، که خیلی عقیده به جوانان نداشتند و میگفتند چرا شما به جوانان رو میدهید و اینها را بیخود وارد کارهای عمده میکنید؟! اینها دوست نمیداشتند که به جوانان خیلی میدان داده شود. البته دوست میداشتند که جوانان از آنها اطاعت کنند و دنبالشان راه بروند! میگفتند آنها جوانند، ما پیریم؛ باید دنبال ما بیایند. خیلی حاضر نبودند به جوانان اعتماد کنند؛ ولی ما اعتماد میکردیم و جواب آنها را هم در واقع با تجربه عملیای که میدیدند خوب کار انجام میگیرد و پیشرفت میکند، میدادیم و داده میشد.

در بخش دیگری از سؤالتان، به اعتلای علمی کشور اشاره کردید. ببینید؛ دوره جوانی، دوره توانایی است. این توانایی در چه چیزهایی باید به کار برود؟ به اعتقاد من، باید عمدتاً در تحصیل علم، در ایجاد صفای نفس و روحیه تقوا در خود و ایجاد نیروی جسمانی در خود - که ورزش باشد - به کار رود. این سه مورد، عمده است. یعنی اگر در یک جمله کوتاه از من بپرسند که شما از جوان چه میخواهید؟ خواهم گفت: تحصیل، تهذیب و ورزش. من فکر میکنم که جوانان باید این سه خصوصیت را دنبال کنند.

تحصیل، اعم از تحقیق و کارهای علمی هم هست. چون این نیرو در جوانان هست، بایستی در کار تحصیل علم خیلی تلاش کنند. امروزه آن طور که شنیده‌ام، در دانشگاهها جوانان خیلی گُرده زیر بار کار علمی سخت نمیدهند؛ این چیز خیلی خوبی نیست. چطور ما به جوانی که تحصیل علم نمیکند، دوره دبیرستان را متوقف گذاشته و به دانشگاه نمیروند، توصیه میکنیم که برو درس بخوان؛ اما به آن دانشجویی که در دانشگاه کار علمی سخت نمیکند، توصیه نکنیم که کار علمی بکن؟ واقعاً بیاید دانشگاه چه کند؟ باید به دانشگاه بیاید که علم پیشرفت کند. به نظر می‌رسد که جوانان بایستی در کار تحصیل علم، حقیقتاً از نیروی جوانیشان مایه بگذارند.

آن سؤالی که شما مطرح کردید: «آیا فاصله ما و کشورهای پیشرفته، پُرشدنی است یا نه؟» من اعتقاد این است که بله؛ کاملاً پُرشدنی است. البته ممکن است از همان راهی که آنها رفته‌اند، ما نتوانیم برویم پُر کنیم؛ اما راههای میانبر در دنیا الیمشاءالله وجود دارد. این طبیعت آفرینش را که خدا به وجود آورده، ما درست نشناخته‌ایم. هزاران راه وجود دارد. یک راه، همان راهی است که این تمدن صنعتی کنونی دنبالش رفته و پس از هر قدمی، قدم بعدی را به دنبال آورده است. ما چرا ناامید باشیم از این که دریچه جدیدی باز گردد و یک کشف تازه در دنیا بشود؟ یک روز الکتریسته کشف نشده بود؛ یعنی در دنیا وجود داشت، اما آن را نمیشناختند؛ ناگهان شناختند و به دست آمد. بله، نیروی بخار را شناختند. قبل از آن، آتش را نمیشناختند؛ اما بعد شناختند. چرا ما ناامید باشیم از این که میتوان در این دنیا چیز ناشناخته‌ای را مجدداً شناخت؛ کمالین که هر روز چیزهای ناشناخته‌ای شناخته میشود. ما باید در این قسمت کار کنیم و به راهی برسیم که آن راه ما را به پیشرفتهای علمی سریع، کاملاً مجهز کند. علاجهش هم فقط به این است که جوانان، بخصوص جوانانی که اهل علم و تحصیل و تحقیق هستند، به کار سخت بپردازند.

هر کاری هم بخواهید بکنید، در دوران جوانی میشود کرد؛ یعنی در هر سه زمینه - هم در زمینه علمی، هم در زمینه تهذیب نفس، هم در زمینه ورزش - باید در جوانی کار کنید. البته همه میدانند که در دوره پیری، ورزش این قدر تأثیری که در دوره جوانی دارد، ندارد؛ اما غالباً تهذیب نفس را نمیدانند. خیال میکنند انسان باید بماند، پیر که شد، عبادت و تهذیب نفس کند؛ در حالی که آن وقت تهذیب نفس مشکل و گاهی محال است. در دوره پیری، تهذیب نفس سخت است؛ اما در دوره شما - در دوره جوانی - تهذیب نفس خیلی آسان است. به‌هرحال، جوانان این سه کار را باید جدی بگیرند.



## با توجه به این‌که نوگرایی یکی از ویژگیهای انسان به شمار می‌رود و نوعاً در مسائلی از قبیل آرایش و پوشش خودنمایی میکند، نظر جنابعالی در مورد نحوه برخورد با اینها چیست؟ دستگاههای دولتی چه کارهایی تاکنون انجام داده‌اند؟ آیا موفق بوده‌اند یا نه؟

در پاسخ شما، آن چیزی که حالا میتوانم عرض کنم، این است که اصل گرایش به زیبایی و زیباسازی و زیبادوستی، یک امر فطری است. البته این شاید با مقوله نوگرایی مقداری تفاوت کند. نوگرایی امر عامتری است. این مسأله آرایش و لباس و چیزهایی که شما گفتید، مقوله خاصی است که انسان - بخصوص جوان - از زیبایی و زیباسازی خوشش می‌آید و دلش میخواهد که خودش هم زیبا باشد. این عیبی هم ندارد؛ یک امر طبیعی و قهری است؛ در اسلام هم منع نشده است. آن چیزی که منع شده، فتنه و فساد است.

این زیبایی و زیباسازی، بایستی موجب این نشود که در جامعه انحطاط و فساد به وجود آید؛ یعنی ابتدال اخلاقی نباید به وجود آید. چگونه؟ راههای مشخص است. اگر ارتباط بیقید و شرط و بیبندوباری در روابط زن و مرد وجود داشته باشد، این موجب فساد خواهد شد. اگر به صورت افراطی به شکل مُدپرستی درآید، این به فساد خواهد انجامید. اگر این مقوله زیباسازی و رسیدن به سر و وضع و لباس و امثال اینها، مشغله اصلی زندگی شود، انحراف و انحطاط است؛ مثل این‌که در دوره طاغوت، آن خانمهای اعیان و اشراف، پشت میز آرایش مینشستند. فکر میکنید چند ساعت مینشستند؟ شش ساعت! این واقعیت دارد و ما خبرهای دقیق داشتیم که شش ساعت مینشستند! یک انسان، این مدت برای آرایش صرف وقت کند که میخواهد مثلاً به عروسی برود و موی سرش را، یا صورتش را این‌طوری درست کند! اگر کار به این شکل درآید، انحراف و انحطاط است؛ اما فینفسه، رسیدن به سر و وضع و لباس، بدون این‌که در آن خودنمایی و تبرّج باشد، عیبی ندارد.

در اسلام، تبرّج ممنوع است. تبرّج، یعنی همان خودنمایی زنان در مقابل مردان، برای جذب و فتنه‌انگیزی. این، یک نوع فتنه است و خیلی اشکالات دارد. اشکالش فقط این نیست که این دختر جوان، یا این پسر جوان به گناه میافتند - این اولیش است؛ شاید بتوانم بگویم کوچکترینش است - دنباله‌اش به خانواده‌ها میرسد. اساساً آن‌گونه رابطه بیقید و شرط و بیقید و بند، برای بنای خانواده سمّ مهلک است؛ چون خانواده با عشق زنده است. اصلاً بنای خانواده با عشق است. اگر این عشق - عشق به زیبایی، عشق به جنس مخالف - در صد جای دیگر تأمین

شد، دیگر آن پشتوانه قویای که استحکام خانواده باید داشته باشد، از بین خواهد رفت و خانواده‌ها متزلزل می‌شود و به همین وضعی درمی‌آید که امروز متأسفانه در کشورهای غربی هست؛ بخصوص در کشورهای اروپای شمالی و امریکا.

اخیراً امریکاییان به‌شدت دچار این مشکلند. خانواده‌ها متلاشی میشوند و این مصیبت بزرگی شده است. این مصیبت هم در درجه اول، ضررش به خود خانمها برمیگردد. البته مردان هم بسیار سختیها میکشند؛ اما بیشتر به زنان میرسد؛ بعد هم به آن نسلی که متولد میشود. این نسل بزهکار و تبه‌کار موجود دنیا و امریکا را میبینید؟ اینها همه‌اش از آن‌جا شروع میشود؛ یعنی مقدمه و کلید شری است که دنبالش همین‌طور پیدری شروع می‌آید!

در اسلام، به مسأله زیبایی اهمیت داده شده است. زیاد شنیده‌ایم که: «ان الله جميل و يحب الجمال» (۴)؛ خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. در خصوص رسیدن به سر و وضع، روایات زیادی در کتب حدیثی ما هست. در کتاب «نکاح» مفصل بحث میشود که مرد و زن بایستی به خودشان برسند. بعضی خیال میکنند که مثلاً مردان باید موی سرشان را بتراشند؛ نه. در شرع، برای جوانان مستحب است که موی سر بگذارند. در روایت هست که «الشعر الحسن من كرامة الله فأكرموه» (۵)؛ موی زیبا، جزو کرامتهای الهی است؛ آن را گرامی بدارید. یا مثلاً روایت دارد که پیامبر اکرم وقتی میخواستند نزد دوستانشان بروند، به ظرف آب نگاه میکردند و سر و وضع خود را مرتب میکردند (۶). آن زمان که آینه به این شکلی که حالا هست و فراوان هم هست، نبود. جامعه مدینه هم که فقیر بود. پیامبر ظرف آبی داشتند، که وقتی میخواستند نزد دوستانشان بروند، از آن به جای آینه استفاده میکردند. این، نشان‌دهنده آن است که سر و وضع مرتب، لباس خوب و گرایش به زیبایی، امر مطلوبی در شرع اسلام است؛ منتها آن چیزی که بد و مضر است، آن است که این وسیله‌ای برای فتنه و فساد و تبرج شود. همان‌طور که گفتم، ضررهایش تا خانواده و نسل بعد هم میرسد.

اخیراً در یکی از مجلات امریکایی مطلبی دیدم - روزنامه‌های خودمان هم آن را منعکس کرده بودند - مبنی بر این که دو بچه ده، دوازده ساله، در مدرسه کمین گرفته بودند و با مسلسل، یک مشت بچه و معلم را به رگبار بسته بودند! اول هم آژیر خطر کشیده بودند، تا بچه‌ها جمع شوند؛ بعد همه را به رگبار بسته بودند! ببینید برای یک جامعه، چنین وضعیتی، واقعاً چقدر بد و دردآور است! جنایتی خونسردانه و از روی بیخیالی، به خاطر تربیت بد. اینها همه‌اش دنباله همان ببندوباری است.

## جوان چگونه میتواند حسّ نیاز به هیجان را در خود ارضاء کند و از آن استفاده نماید؟

سؤال خوبی است؛ البته دشوار هم هست؛ یعنی از آن سؤالهای آسان نیست. ببینید؛ هیجان در منطقه خاصی است. چیزهایی هست که هیجان در آن آشکار است. مثلاً ورزش - بخصوص بعضی از ورزشها مثل فوتبال - یک حادثه هیجانی است. طبیعت فوتبال اینگونه است و با نوع بازی والیبال و تنیس فرق دارد؛ از جهت این که اصلاً بافت بازی، بافتی است که در آن، مبارزه و هیجان و امثال اینها زیاد است. ورزش به طور کلی یک امر هیجانی است. کارهای هنری هم هیجان‌انگیز است؛ اما اینها آن چیزهایی است که هیجانشان آشکار است.

هیجان، فقط مخصوص این منطقه‌ها نیست. اگر جوان بتواند منطقه مورد علاقه خودش را - هرچه که هست - پیدا کند، به راحتی میتواند آن هیجان را در خود ارضاء کند. مثلاً آن هنگامی که من جوان بودم و لباس طلبگی تنم بود، محدودیتهای لباس و محدودیتهای محیط وجود داشت؛ اما درعین حال ما هم هیجان داشتیم و آن هیجان ارضاء هم میشد. چگونه؟ من به شعر علاقه داشتم. ممکن است باور این برای شما خیلی سخت باشد. جلسه شعری بود که چهار، پنج نفر دوستی که به شعر علاقه‌مند بودند، دو ساعت، سه ساعت مینشستند و راجع به شعر حرف میزدند و شعر میخواندند. این برای کسی که به این مقوله علاقه‌مند است، روحیه هیجان‌اش را به همان اندازه ارضاء میکند که یک فوتبالیست در میدان فوتبال، یا یک علاقه‌مند به فوتبال در حین تماشای فوتبال. بنابراین، میدانها محدود نیستند.

مثال دیگر، مربوط به همان دانشجوی مهندسی است که شما مثال زدید. شما میگویید او درس میخواند و هیجان ندارد. آدم وقتی اسم درس را میآورد، فکر میکند درس که هیجانی ندارد. درست است که کلاس درس هیجان ندارد؛ اما اگر فرض کنیم یک کارگاه مجهز در کنار کلاس درس، در دانشگاه یا بیرون دانشگاه باشد - مثل این که الان معمول شده که جوانان در دوره‌ای از تحصیل مهندسی میروند با کارخانجات ارتباط برقرار میکنند - این جوان احساس میکند که در این کارگاه امکانی وجود دارد که او میتواند ابتکار مورد نظر خودش را و آن فکری که به ذهنش رسیده، در این فضا ابداع و دنبال کند. آیا فکر میکنید که او هیجان کمتری خواهد داشت؟ خیلی هیجان دارد.

این که به برادرمان میگفتم کار تحقیقی بکنند؛ کار تحقیقی باید از روی عشق و شوق باشد. آن کار تحقیقی که آدم را مجبور کنند و بگویند تحقیق کن، البته چیز خشکِ بیهیجانی خواهد بود؛ فایده‌ای هم ندارد. اما در همان رشته‌ای که شما آن را دوست دارید و به آن علاقه‌مندید؛ برای آن در کنکور شرکت کرده‌اید، در دانشگاه درسش را میخوانید و استاد خوبی هم دارید، حالا کارگاه مجهری هم در کنار دستتان هست که میتوانید نتیجه آن فکر و نوآوری‌هایی را که دارید، آن‌جا ببرید و تحقّق ببخشید؛ این خیلی خوب است.

من میخواهم این‌طوری بگویم که نباید این را به عنوان یک سؤال و یک نگرانی در ذهنمان بیاوریم که هیجان جوانان را چگونه ارضاء کنیم؛ نه. اگر در بخشهای مختلف، میدان زندگی باز باشد، جوان خودش به آن جایی میرود که علاقه دارد هیجان خودش را ارضاء کند.

کاری که ما باید به عنوان مسؤولان کشور بکنیم و نیز همه کسانی که میتوانند و به کشور علاقه‌مندند - اعم از دولت و غیر دولت و بخشهای مخصوص جوانان - این است که میدان برای فعالیت صحیح و سالم جوانان باز شود. حالا مثلاً جوانی به مقوله ادبیات علاقه‌مند است، یا جوانی به مقوله اقتصاد علاقه‌مند است. طبیعتاً اقتصاد آزمایشگاه ندارد؛ اما ناگهان اعلام میشود که فلان اقتصاددان کشور یا خارج از کشور، در فلان جا جلسه درس یا سمینار دارد و میخواهد سخنرانی ایراد کند. این برای جوانی که به این مقوله علاقه دارد، خیلی معنا دارد. بلیط بگیرد، فوراً برود خودش را برساند و از استاد سؤال کند. اینها همه‌اش هیجان است. یعنی اگر به توفیق الهی، با همین روندی که از اول انقلاب هم پیش رفته، میدان کار و فعالیت در مقابل جوانان گشوده شود، جوانان خواهند توانست آن هیجان جوانی را که جزو برکات جوانی است، ارضاء کنند. البته قبول میکنم که به خاطر گرفتاریهایی که تاکنون وجود داشته، به قدر نوزده سال پیش نرفته است. از این نوزده سال، هشت سالش واقعاً جنگ بوده؛ دو، سه سال اولش، ناآگاهی مسؤولان و عدم ورود و عدم تجربه بوده؛ بعد یواش یواش راه افتاده است.

شما هنرمند هستید و الحمدلله چهره شما هم آشناست و ما شما را در تلویزیون دیده‌ایم. عزیزان من! شما هنرمندان خیلی میتوانید به مردم خدمت کنید. مردم از شما میتوانند یاد بگیرند. اگر هنرمند حقیقتاً آن تقوایی را که من گفتم، داشته باشد؛ یعنی وقتی شما این حرکت را انجام میدهید، این بخش را اجرا میکنید، یادتان باشد که یک عده جوان، یک عده کودک، یک عده زن و مرد به شما نگاه میکنند و نگاه خواهند کرد و از این

چیزی خواهند آموخت و در صدد باشید که کارتان خوب و متعالی باشد، من خیال میکنم شما خیلی میتوانید خدمت کنید.

هنر، زبان رسایی دارد که هیچ زبانی به رسایی آن نیست. نه زبان علم، نه زبان معمولی و نه زبان موعظه، به رسایی زبان هنر نیست. یکی از رازهای موفقیت قرآن، هنری بودن آن است. قرآن خیلی در اوج هنر است؛ فوقالعاده است؛ واقعاً آن وقت مردم را مسحور کرد، و آلا اگر پیامبر اکرم بدون زبان هنری مینشست با مردم همین طور حرف میزد، البته عده‌ای علاقه‌مند پیدا میکرد؛ اما آن صاعقه، آن رعد و برق و آن توفان، دیگر به وجود نمی‌آمد. این هنر است که این کارها را میکند. آثار هنری این‌گونه است.

الان هم که آدم شعر حافظ را میخواند، میبیند چیز عظیمی است؛ تأثیرگذار است. آن وقت این هنرهای نمایشی، از شعر و ادبیات هم تأثیرشان تندتر است. البته نمیدانم ماندگارتر است یا نه. ممکن است مثلاً آدم بگوید در جاهایی ماندگارتر هم هست یا نیست؛ اما به‌هرحال اثرش سریعتر و قاطعتر و کوبنده‌تر است.

شما خوب میتوانید اثر بگذارید. من خواهش میکنم، آن کسانی که این فیلمنامه‌ها و این سناریوها را مینویسند، آن کسانی که بازی میکنند، آن کسانی که کارگردانی میکنند، آن کسانی که فضاسازی میکنند، آن کسانی که طراحی لباس میکنند - که یکی از چیزهای بسیار مهم در کارهای هنری که کمتر هم به آن توجه میشود، طراحی لباس است؛ چون این لباسی که شما میپوشید، برای یک عده الگو میشود و جاذبه دارد - بدانند که چه کار میکنند؛ فکر عواقبش را نکنند. به‌هرحال زمینه خیلی خوبی است. ان شاء الله موفق باشید.

## **به نظر شما چه راههایی برای حفظ ارزشها و انتقال فضای معنوی زمان جنگ به جوانان امروز وجود دارد؟**

همین حرفهایی که شما زدید، همه‌اش درست است. من هم به همین مطالبی که جنابعالی گفتید، اعتقاد دارم و به وجود امثال شما افتخار میکنم. بحث اشخاص نیست؛ بحث آن روحیه‌هاست، بحث آن نیت‌هاست، بحث آن حیات مجددی است که این انقلاب و این آزمایشهای دشوار به کشور ما داد. در قضیه فتح بستان در سال ۱۳۶۰، امام رضوان‌الله‌علیه پیامی دادند، که در آن پیام، تعبیر «فتح الفتوح» بود. بعضی خیال کردند که «فتح الفتوح»، جنگ بستان است؛ اما امام آن را نمیگفت؛ امام میفرمود: - به این مضمون - «فتح الفتوح»، فتح یا ساختن این جانهای آگاه و بیدار است. واقعاً بزرگترین فتح جمهوری اسلامی این بود که توانست این جوانان را به این مرحله

از عظمت و اعتلای روحی برساند که بتوانند احساس خودباوری کنند و بایستند و در مقابل تهاجم عظیم یکپارچه دنیا، از کشور و از موجودیتشان و از اسلام دفاع کنند؛ که مظهرش جنگ تحمیلی بود و تا الان هم ادامه دارد. الان هم ما در مقابل تهاجم دنیا قرار داریم.

من بعضی از این مطبوعات و روزنامه‌ها و آدمهای نو به میدان رسیده بیخبر از همه جا - حمل بر صحتش، بیخبر است؛ و آلاً مغرض - را میبینم. اینها خیال میکنند این هنری است که ما کشور را به حالت ابتذال قبل از انقلاب بکشانیم. در این جهت سعی میکنند. چقدر غفلت است! چقدر تأسف‌آور است! جوانان ما در دوره جوانی توانستند خود را از آن تخدیری که فضای کشور شده بود، خلاص کنند؛ حرکتی کنند و ایران را نجات دهند. ایران رفته بود؛ ما گم شده بودیم؛ ما زیر دست و پاها له شده بودیم. سیل گنداب فرهنگ غربی - که مقدمه سلطه اقتصادی و سیاسی و استعمار به معنای حقیقی کلمه بود - در واقع ما را از بین برده بود. وسط زمین و هوا، دست قدرتمند انقلاب و اسلام، به وسیله همین جوانان، کشور را نجات داد. عده‌ای میخواهند این دوره افتخار آمیز به فراموشی سپرده شود و مردم به همان حال تخدیر قبلی برگردند. این حالت را چه کسی میخواهد؟ دشمنان این کشور و این ملت میخواهند.

به نظرم این را شاید در یک سخنرانی هم گفته باشم. همین اخیراً - قبل از عید - در یکی از مجلات امریکایی، سرمقاله‌ای به وسیله یک نویسنده معروف امریکایی نوشته شده بود که خلاصه‌اش این بود که برای مقابله با کشورهای مثل ایران - که او البته تعبیر زشتی میکند؛ مثلاً یاغی - ما نمیتوانیم از راههای نظامی و اقتصادی عمل کنیم؛ اینها راههای تجربه شده و شکست خورده است؛ از راههای فرهنگی باید وارد شویم. تصریح هم میکند. میگوید چگونه باید وارد شویم؟ در وسط همان صفحه، عکس کاملاً عریان یک زن را کشیده و گفته از این طریق! گفته اینها را بایستی ترویج کنیم، تا بتوانیم بر آنها فائق آییم. راست هم میگوید؛ راه این است! متأسفانه عده‌ای نمیفهمند در کشور چه کار میکنند! البته به حول و قوه الهی نمیگذاریم و نخواهند توانست. ما اجازه نمیدهیم این خیانت را به این کشور و این انقلاب انجام دهند و به پایان ببرند. اما این هوسها در سرشان هست؛ میخواهند مردم را به آن روز بدبختی و سیه‌روزی این کشور برگردانند.

به نظر من، جوانان ما امروز هم خدایی و مؤمن و باصفایند. شما ببینید دانشگاههای ما چگونه است؛ ببینید کارگاههای ما چگونه است؛ ببینید فضای کشور چگونه است! شما ببینید در روز راهپیمایی بیست و دوم بهمن یا روز قدس، اکثریت این جمعیتی که مثل سیل به خیابانها می‌آیند، چه کسانی هستند؛ همین جوانانند. همان روح

الهی، همان انگیزه و صاعقه الهی، هنوز هم در کشور وجود دارد و باز هم کارساز است. همین روحیه، باز هم کشور را به ساحل نجات خواهد رسانید.

همین الان بلاشک ما گرفتاریها و مشکلاتی در زمینه اقتصادی و غیره داریم. اینها یک روز تمام خواهد شد؛ اما آن عامل تمام شدن این گرفتاریها، جز همین روحیه معنوی و تمسک به اسلام و انقلاب، چیز دیگری نخواهد بود. باز هم همین دختر و پسر جوانند که کشور را نجات خواهند داد. من بارها گفته‌ام که نسل جوان، گره‌گشای دوره‌های سخت و محنتهای بزرگ است و وقتی وارد میدان میشود - که الحمدلله امروز هم در میدان است - گره‌های ریز و سخت گشوده خواهد شد. جوانان ما، مؤمن و متدین و علاقه‌مند به کشورشان و علاقه‌مند به اسلامند و با سلطه امریکا و با سلطه بیگانه مخالفند. همین کارساز خواهد بود. این توطئه‌هایی هم که میکنند و ترفندهایی هم که میشود، اثری ان‌شاءالله نخواهد بخشید. ان‌شاءالله که خداوند هم کمک خواهد کرد. حضرت بقیةالله ارواحنا فداه هم ان‌شاءالله پشتیبان این راه و این کار و این جوانان خواهد بود.

در خاتمه، نکته‌ای را هم یادآور میشوم: این کارهایی که جوانان میکنند، کوچک نیست. همین درس خواندنی که من میگویم، همین کار تحقیق، همین کار هنری، همین کار ورزشی، اینها کارهای کوچک نیست. من خواهش میکنم کسی که این کارها را انجام میدهد، تصوّر نکند که کارش کوچک است؛ نه. همین کار در مجموعه کلان کشور، به یک عنصر تعیین کننده تبدیل میشود. فرضاً هنرمندی به تنهایی تصمیم میگیرد که یک کار هنری برجسته ارائه دهد. او نمیتواند بگوید که من یک کار فردی انجام میدهم؛ خودم تنها هستم و این کار کوچکی است؛ نه. شما کارتان را که خوب انجام دادید، اگر صد نفر دیگر مثل شما فکر کنند، همان اعتلای عظیم و همان کار بزرگ اتفاق خواهد افتاد. عین همین مسأله، در باب ورزش است؛ عین همین مسأله، در باب درس خواندن و در باب تحقیق است؛ عین همین مسأله، در باب کارهای خاص جوانان است. این، درست مثل روز راهپیمایی است. اگر همه بگویند که حالا من یک نفر چه تأثیری دارم، این سیل عظیم میلیونی در روز بیست و دوم بهمن یا در نماز جمعه راه نمیافتد؛ اما هر کس احساس میکند که تکلیف خودش را انجام میدهد. من میخواهم تأکید و تکرار کنم که کار تک تک این جوانان - هر جا و در هر زمینه‌ای که کار میکنند؛ در زمینه قرآن، در زمینه معلومات، در زمینه معارف، در حوزه، در دانشگاه و در کتاب‌نویسی - کاری مهم است؛ همان کاری است که ان‌شاءالله کشور را به اعتلاء خواهد رساند.

## نظر شما درباره ارتباط محدود علمی و اقتصادی با امریکا - به غیر از تسلیم و زیر سلطه رفتن -

### چیست؟

به نظر ما ارتباط علمی با هر جامعه‌ای از جوامع علمی دنیا خوب است؛ البته در صورتی که مستلزم حاشیه‌های مضرّی نباشد. تماس علمی، فی نفسه بسیار خوب است و ارتباط اقتصادی هم همین‌طور است. شرکت‌های گوناگونی در مراکز نفتی ما و در جاهای دیگر می‌آمدند و میرفتند؛ حتی شرکت‌های اقتصادی امریکایی هم تا چند سال قبل می‌آمدند نفت می‌خریدند و یا کار میکردند، تا این که خودشان این تحریمها را شش، هفت سال پیش گذاشتند. از نظر ما ارتباط با شرکتها و دستگاههای علمی ایرادی ندارد. آنچه روی آن حساسیت داریم، دولت امریکاست، که این هم کاملاً یک منطق مستحکم و قوی دارد، که مایلیم در زمان دیگری در جمعی مطرح شود؛ الان وقت آن نیست

**میخواستم از حضورتان خواهش کنم که تعریف جامع و مانعی از غرب داشته باشید، که در کنار این که خوبها را از غرب اخذ میکنیم، با حفظ اصول و ارزشهای اسلامی و ملیمان، بدیها را کنار بگذاریم. به نظر شما کلاً نقطه تعادل در این میان چیست؟**

این سؤال خیلی مهمی است. من این‌جا چند نکته را در همین زمینه عرض میکنم. اول این که نفی غرب، به هیچ‌وجه به معنی نفی فناوری و علم و پیشرفت و تجربه‌های غرب نیست و هیچ عاقلی چنین کاری را نمیکند. نفی غرب، به معنای نفی سلطه غرب است که هم سلطه سیاسی مورد نظر است، هم سلطه اقتصادی و هم سلطه فرهنگی. من در این فرصت اندک، در زمینه سلطه فرهنگی غرب چند جمله می‌گویم، شاید ان‌شاءالله برای شما مفید باشد.

بینید؛ فرهنگ غرب، مجموعه‌ای از زیباییها و زشتیهاست. هیچ کس نمیتواند بگوید فرهنگ غرب یکسره زشت است؛ نه، مثل هر فرهنگ دیگری، حتماً زیباییهایی هم دارد. هیچ کس با هیچ فرهنگ بیگانه‌ای این‌گونه برخورد نمیکند که بگوید که ما در خانه‌مان را صددرصد روی این فرهنگ ببندیم؛ نه. فرهنگ غرب، مثل فرهنگ شرق، مثل فرهنگ هر جای دیگر دنیا، یک فرهنگ است که مجموعه‌ای از خوبها و بدیهاست. یک ملت عاقل و یک مجموعه خردمند، آن خوبها را میگیرد، به فرهنگ خودش می‌افزاید، فرهنگ خودش را غنی می‌سازد و آن بدیها



را رد میکند. همان‌طور که گفتیم، در این زمینه، بین فرهنگ اروپایی، غرب، امریکایی، امریکایلاتین، آفریقا و ژاپن فرقی نیست و هیچ تفاوتی ندارد و در این حکمی که می‌گوییم، همه یکسان هستند. ما در مقابل هر فرهنگی که قرار می‌گیریم، به‌طور طبیعی تا آن جایی که میتوانیم، باید محسنات آن را بگیریم و چیزهایی که مناسب ما نیست - بد و مضر است - و با چیزهایی که به نظر ما خوب است، منافات دارد، آن را رد کنیم. این اصل کلی است. منتها در زمینه فرهنگ غربی نکته مهمی وجود دارد که من دلم میخواهد شما جوانان به این نکته توجه کنید.

فرهنگ غرب - یعنی فرهنگ اروپاییها - عیبی دارد که فرهنگهای دیگر، تا آن جایی که ما میشناسیم، آن عیب را ندارند، و آن «سلطه‌طلبی» است. این، قطعاً دلایل انسانی و جغرافیایی و تاریخی دارد. از اولی که اینها در دنیا به یک برتری علمی دست یافتند، سعی کردند همراه با سلطه سیاسی و اقتصادی خودشان - که به شکل استعمار مستقیم در قرن نوزدهم انجامید - فرهنگ خودشان را هم حتماً تحمیل کنند. اینها با فرهنگ ملتها مبارزه کردند؛ این بد است. ملتی میگوید فرهنگ من باید در این کشور جاری شود! این چیز قابل قبولی نیست. هر چند هم خوب باشد، آن ملتی که این فرهنگ بر او تحمیل میشود، این را نمیپسندد. شما یقیناً خوردن نان و ماست را به میل و اشتهای خودتان، ترجیح میدهید به این که چلوکباب را به زور در دهانتان بگذارند و بگویند باید بخوری! وقتی کاری زورکی و تحمیلی شد؛ وقتی از موضع قدرت انجام گرفت و وقتی متکبران و مستکبران تحمیل گردید، هر ملتی آن را پس میزند؛ باید هم بزند. مثلاً کراوات یک پدیده غربی است.

غربیها این را میخواهند، دوست میدارند و با سنتشان هماهنگ است؛ اما اگر شما که اهل فلان کشور دیگر هستید و تصادفاً کت و شلوار را انتخاب کرده‌اید، کراوات نزدیک، یک آدم بیادب محسوب میشود! چرا؟! این فرهنگ شماست؛ تقصیر من چیست؟ اگر کت و شلوار پوشیدید، باید پاپیون و کروات بزنید، و الا در فلان مجلس رسمی راه ندارید و یک آدم بیادب و غیرمنضبط و بینزاکت تلقی میشود! این، آن تحمیل فرهنگ غربی است. زن غربی، روشهایی دارد. آنها نسبت به مسأله زن و روش زن و پوشش زن و ارتباطش با مردان و حضورش در جامعه، فرهنگی دارند - خوب یابد، بحثی سر آن نداریم - اما سعی دارند این فرهنگ را به همه ملتهای دنیا تحمیل کنند! در باب فرهنگ غربی، این بد است.

**با توجه به این که در جریان به ثمر رسیدن انقلاب، غیر از نهضت امام رحمه‌الله علیه، جریانهای فکری و گروههای دیگری هم بودند که داعیه مبارزه و انقلابی بودن را داشتند، اما این نهضت**

**حضرت امام رحمه الله عليه بود که توانست توده میلیونی مردم و بخصوص جوانان را جلب کند. در ادامه فرمایشات حضرت عالی، سؤالم این است که چه ویژگیها و چه خصوصیات در خود حضرت امام و نهضت و قیامشان بود که این طور باعث شد استقبال پرشور مردم را برانگیزد و در واقع تحت لوای رهبری ایشان به صحنه بیایند و چرا جریانات دیگر از طرف مردم پذیرفته نشدند؟**

سؤال بسیار خوبی است. بله؛ همان طور که گفتید، مبارزات با رژیم پهلوی، از دیرباز شروع شده بود؛ یعنی از دوره رضاخان و از سال ۱۳۱۴. البته قبلاً مرحوم مدرس مبارزاتش را شروع کرده بود، اما ایشان را به شهادت رساندند. در سال ۱۳۱۴، نهضت بزرگ علما از مشهد شروع شد و مرحوم آیه الله قمی و عده ای از علما که با ایشان همراه بودند، مبارزه خود را شروع کردند. در اواخر دوره رضاخان، گروههای غیر اسلامی تجمعهایی داشتند و مبارزاتی را شروع کردند. بعد در دهه بیست، باز مبارزات حزبی و گروهی از یک طرف و نهضت علمایی و مردمی از طرف دیگر آغاز گردید. در سالهای بعد هم همین طور بود و مبارزات زیادی شروع شد. البته همه این مبارزات هم تأثیراتی داشت؛ اما همان طور که میگویید، هیچکدام از اینها قدرت بسیج توده ها را نداشت و نتوانست مبارزه را از جمعهای کوچک و خواص، به جمع عظیم مردم بکشاند. راز پیروزی امام هم این بود که توانست این هنر بزرگ و این معجزه بزرگ را انجام دهد و مبارزه را به سطح مردم بکشاند. اما علتش چه بود؟ البته برخی از این علل، به خصوصیات شخص امام بزرگوارمان برمیگردد که آنها را هم عرض خواهم کرد؛ لیکن عمده علت، عبارت بود از این که امام در موضع یک روحانی والا مقام و مورد اعتماد، از اسلام حرف میزدند. اسلام، باور عمومی مردم بود و هست. این، خاصیت حرکت دینی و خاصیت انگیزه دینی است.

انگیزه دینی، با انگیزه های مادی و حزبی فرق میکند. در انگیزه های مادی و حزبی، کسب قدرت و حکومت، بیشتر مطرح است. اشخاصی که وارد مبارزه میشوند، هر کدام برای خودشان جایگاه و موضعی را تعریف میکنند: در نظام آینده، ما چه کار باید بکنیم؟ چه کاره باید بشویم؟ اما در حرکت دینی، این حرفها نیست؛ همه برای انجام تکلیف وارد میشوند. امام بر اسلام تکیه کردند و تعالی اسلام را بیان نمودند. عمق حرکت مردمی از این جا شروع شد؛ چون همه مردم، با ایمان خودشان وارد شده بودند. شما مثلاً میدیدید که در فلان روستا، مردم نسبت به مسائل پاسخ میدهند. حالا شما ببینید اگر یک حزب سیاسی بخواهد مردم یک روستای دور افتاده را با خودش همراه نماید، چقدر باید تلاش کند تا فرد فرد آنها را به خودش متوجه سازد؛ در حالی که امام چنین تلاشی با این خصوصیت نداشتند؛ اما با پیام ایشان آنها با ایمان وارد میدان میشدند. در شهرهای بزرگ هم همین طور بود. در تهران که مرکز هم بود، همین گونه بود. بنابراین، عمده، مسأله اسلام بود؛ یعنی امام به اسلام

تکیه داشتند. البته خصوصیات دیگری هم بود. امام طبیعتاً یک شخص مردمی بودند و به مردم اتکاء داشتند. من فراموش نمیکنم که در سال چهل و یک - که هنوز امام بزرگوار ما این قدر هم معروفیت و شهرت نداشتند - در یکی از سخنرانیهایی که آن سال در قم و در همان محلّ درس انجام میدادند، خطاب به دولت آن زمان گفتند که اگر مثلاً به این رفتارشان ادامه دهید، من این صحرای بیپایان قم را از مردم پُر میکنم! همه تعجب میکردند که امام چطور از گوشه مسجدی در قم، این طور به مردم متّکی و معتقد و خاطر جمع از مردمند. چند ماه بیشتر نگذشت؛ در سال چهل و دو که امام آن سخنرانی را در مدرسه فیضیه کردند، دو روز بعدش در تهران حادثه پانزده خرداد اتفاق افتاد و با آن وضع خونین، مردم در مقابل تانکها و مسلسلها و تفنگها ایستادند.

البته عرض کردم که خصوصیات شخص امام خیلی دخیل بود. امام به معنای حقیقی کلمه، مردی با اراده و عزم پولادین بودند؛ شخصی بودند صد درصد مؤمن به راه خود؛ همان طور که در قرآن نسبت به پیامبر آمده که «الرسول بما انزل الیه من ربّه» (۱). ایشان به راه خود ایمان کامل داشتند؛ مردی بودند صادق و صریح؛ اهل سیاستبازی و سیاستکاری نبودند؛ مردی بودند بسیار هوشمند و آینده‌نگر. هوشمندی امام، آینده‌نگری امام و قدرت تشخیص قدمهای بعدی، در امام بسیار بالا بود. ایشان پیگیر و خستگی‌ناپذیر بودند. بد نیست به یاد بیاورید که امام این مبارزات را در سن شصت و سه سالگی شروع کردند. یادم هست که در همان سال چهل و یک ایشان در سخنرانی خود گفتند که من امسال شصت و سه سال دارم، که اگر مرا بکشند، تازه در سنی از دنیا رفته‌ام که پیامبر و امیرالمؤمنین در این سن از دنیا رفتند. مرد شصت و سه ساله، جوانان را گرم میکرد و به آنان نیرو و نشاط میداد. ایشان وقتی که وارد تهران شدند و وقایع روزهای دوازده بهمن به بعد و حادثه پیروزی انقلاب اتفاق افتاد، مردی نزدیک هشتاد ساله بودند. ببینید پیرمردی در این سن - که وقت بازنشستگی و خستگی و بیکارگی است - این گونه با نشاط جوانان وارد میدان میشوند. بنابراین، خصوصیات شخصی امام بسیار مؤثر بود؛ مسأله تکیه به اسلام و دین و ایمان و باور مردم هم که وجود داشت.

**مقتضیات و حوادث دوره اول انقلاب طوری بود که نسل جوان آن دوره را به گونه‌ای خاص ترسیم میکرد. آیا نسل جوان امروز هم باید با همان مقتضیات روبه‌رو باشد؟ یعنی باید همان سلیقه‌ها، همان طرز پوشش، همان نوع حضور در اجتماع، همان خواسته‌ها و همان نیازها را داشته باشد؟ به تعبیر دیگر، نسل کنونی جامعه امروزی با شرایطی روبه‌روست که با شرایط دوران اول انقلاب بسیار متفاوت است؛ اما متأسفانه برخی احکامی را برای این نسل صادر میکنند که شاید بشود گفت چندان مورد رضایت و خوشایند این نسل نیست. شما بفرمایید طبیعت‌ترین رفتاری را که از نسل**

## جوان امروزی میشود انتظار داشت، کدام است؟ یا بهتر بگوییم، جناب عالی چه خصوصاتی را برای نسل جوان امروزی قبول دارید؟

من اول یک تصحیح کوچک در تعبیرات شما بکنم. گفتید «دوره اول انقلاب»؛ من نمیدانم دوره اول انقلاب کی است!

منظورم اوایل انقلاب است.

«اوایل انقلاب» خوب است؛ اما «دوره اول انقلاب» تعبیر درست و کاملی نیست. انقلاب را بیخود به دوره‌های فرضی و خیالی تقسیم نکنند. میبینم بعضیها این‌طور میگویند! بعضیها میگویند «دهه‌های انقلاب» - دهه اول، دهه دوم، دهه سوم - اما سال نوزدهم و سال بیستم و سال بیست و یکم، هیچ خصوصیت ممتازی با هم ندارند. این‌طور نیست که دیواری بین این دهه و آن دهه کشیده شده باشد. انقلاب یک دوره است؛ انقلاب یک حرکت مستمر است؛ انقلاب یک چیز دفعی و آنی نیست؛ انقلاب تحولی است که به طور مستمر در طول سالیان دراز انجام میگیرد. هر چه که سریعتر و بهتر پیش برویم، البته زودتر و بهتر به هدفها خواهیم رسید.

بینید؛ این که سلیقه‌های گوناگون و یا اقتضائات مختلفی در مورد جوان وجود دارد، شکی نیست. در زمینه لباس و پوشش و آن چیزهایی که میشود به آن «سلیقه» گفت، هر زمانی، هر دوره‌ای، هر شهری، هر قشری و هر محیطی اقتضایی دارد. شما الان در این‌جا لباسی را میپوشید که اگر مثلاً به گوشه جنوب شرقی کشور بروید، مسلّم این لباس در آن‌جا خیلی مطلوب نیست؛ آن‌جا لباس دیگری وجود دارد که با اقتضائات اقلیمی و جغرافیایی و تاریخی و غیره، آن را انتخاب میکنند و همین‌طور در یک گوشه دیگر. اینها چیزهایی نیست که جدا کننده اصلی باشد.

آنچه که ما امروز از جوان انتظار داریم، عیناً همان چیزی است که در روز اول انقلاب و قبل از انقلاب از جوان انتظار داشتیم. ما از جوان میخواهیم که در عین پاکی و پارسایی و دینداری، بانشاط باشد، پُرشور باشد، اهل ابتکار باشد، خلاق باشد، کار کند، از تنبلی و بیکارگی بپرهیزد، تقوا را برای خودش شعار قرار دهد، واقعاً دنبال تقوا باشد - همان معنای «پرهیزکاری» که در فارسی معنا میکنند و معنای خوبی هم هست. به نظرم من یک

وقت شرحی هم راجع به آن در خطبه‌های نماز جمعه گفتم - خویشتندار باشد، از این نیروی عظیمی که اسمش جوانی است، در راه تکامل خودش، رشد خودش و خدمت به کشورش، به خانواده‌اش و به محیطش استفاده کند. ما از جوان این انتظار را داریم؛ هر وقت هم یک اقتضایی دارد. وقتی که در کشور جنگ هست، از جوان یک انتظار هست؛ وقتی که در کشور دوره ساختن و سازندگی و تلاش این‌گونه هست، یک انتظار هست؛ آن وقتی هم که میدان علم و پیشرفت علمی و تحقیق است و نیاز کشور به این طرف است، از جوان این انتظار هست. درست هم این است که بگوییم از هر جوانی به اقتضای استعدادش، به اقتضای شغلش، به اقتضای خواسته‌ها و پسندهایش، انتظاراتی وجود دارد که مجموع این انتظارات، در واقع حرکت عظیم ملی ما را شکل میدهد و موتوری برای حرکت کشور است. جوانان، حقیقتاً به یک معنا موتور محرکه کشورند؛ هم در آموزش‌شان که جوانند، هم در فردایشان که مردان و زنان و مدیران و کارگزاران کشور خواهند بود. هر کدام در هر جا که هستند، با پاکی و پارسایی و دینداری و تقوا، این نیروی عظیم جوانی را به کار گیرند.

البته گاهی اوقات هست که تقوا اقتضایی دارد. مثلاً فرض بفرمایید ما در مورد خانمها، حجاب و آن حفاظ زنانه را - که در واقع احترام به زن است - مظهر تقوا میدانیم. البته من الان لازم نمیدانم که درباره مسأله حجاب صحبت کنم؛ چون شما همه‌تان باحجابید و اهل حجابید و معتقد به حجابید. حجاب چیز خوبی است؛ حالا چگونه این حجاب را تأمین کنند، البته ممکن است که سلیق و نظرها مختلف باشد. به هر حال، انتظار من از جوانان همان چیزی است که عرض کردم.

**قشر جوان ما برای این که خلاقیت‌های خودش را در عرصه‌های مختلف به منصف ظهور برساند و در مسائل مختلف اجتماع بتواند تحلیل صحیح و درک درستی داشته باشد، نیاز به یک محیط سالم و دور از تشنج دارد؛ اما در حال حاضر و در شرایط کنونی، برخوردهای بعضاً ناخوشایند جناحها، این فضا را تا حدودی نامناسب ساخته که ریشه این برخوردها هم در بعضی از موارد برای ما واقعاً روشن نیست و ظاهراً به دهه قبل برمیگردد. خود این گروهها هم در متن انقلاب بودند و به خوبی میدانند که از مهمترین عوامل در پیروزی این انقلاب و تداوم آن، «وحدت» امت بوده و هست. اما این درگیرها علاوه بر آن که به این وحدت صدمه وارد میکند، ما جوانان را هم دچار یک سردرگمی و یک نوع خستگی کرده است. سؤال من این بود که نسل جوان و بخصوص دانشجویان، برای این که در شرایط کنونی - که در شرف ورود به دهه سوم انقلاب هستیم - بتوانند تحلیل**

## صحیح و شناخت درستی از مسائل داشته باشند و در فضای این درگیرها و جنجالها و هیاهوها، از چالشهای اصلی انقلاب، از مسائل مهم کشور و از دشمنان واقعی خودشان غافل نشوند، تکلیفشان چیست و چه کار باید بکنند؟ دیگر این که توصیه حضرتعالی به جناحهای مختلف در این زمینه چیست؟

توصیه‌ی من به جوانان این است که گوششان اصلاً بدهکار این دعوای - به قول شما - جناحی نباشد. توصیه من به جناحها هم همانی است که بارها گفته‌ام: دست بردارند. اما من نکته‌ای را به شما بگویم. ببینید؛ امروز اختلاف سلیقه‌های سیاسی هست، بگومگوهای هم هست؛ اما در دنیا سعی میشود که این بگومگوها به عنوان یک مبارزه و جنگ تمام عیار وانمود شود. حقیقت قضیه این نیست. امروز شما به صحنه سیاسی بعضی از کشورها نگاه کنید؛ مثلاً همین دعوایی که الان بین حزب دمکرات و جمهوریخواه امریکا جریان دارد و کار را به آن جاها کشانده که همه‌تان میدانید و در روزنامه‌ها و رادیوها آن را خوانده و شنیده‌اید. ببینید؛ شما این را مقایسه کنید با اختلافی که فرضاً بین هیأت اجرایی و هیأت نظارت بر سر تفسیر یک ماده قانون وجود دارد. آیا اینها اصلاً با هم قابل مقایسه است؟ اختلاف و جنگ و مبارزه آن است. اینها که اختلافی نیست؛ اینها که جنگ و دعوایی نیست.

البته بعضی از روزنامه‌ها انصافاً بد عمل میکنند. نوع تیتیر زدن، نوع مقاله نوشتن و نوع خبر دادن، حاکی از این است که یک دعوای عظیم دست به یقه‌ای است؛ اما حقیقت قضیه این‌گونه نیست. البته خارجیها میخواهند این‌گونه وانمود کنند. خارجیها میخواهند بگویند که الان یک جنگ عمیق و دعوای خونین حاکی وجود دارد؛ اما من به شما عرض کنم که چنین چیزی نیست؛ این دروغ است. پایه‌های اصلی نظام، مسؤولان اصلی نظام، مسؤولان سیاسی و اقتصادی نظام و مسؤولان دولتی و غیردولتی ممکن است اختلاف سلیقه‌هایی هم با یکدیگر داشته باشند؛ اما با هم زندگی میکنند. همان چیزی که ما به آن «وحدت» می‌گوییم، همان را دارند.

البته کسانی هم هستند که با اینها همفکر و همعقیده نیستند؛ آنها جزو این مجموعه محسوب نمیشوند. آحاد ملت هم که به‌کلی از این جناحها خارجند. آحاد ملت راه خودشان را میروند و کار و تلاش خودشان را میکنند. هر کسی با مشکل خودش درگیر است و دست و پنجه نرم میکند و آرزوها و آرمانها و شوقها و خواسته‌های خودش را دارد. این‌طور نباشد که تصوّر شود حالا جنگ عظیم و دعوای آن چنانیای - آن‌طور که بیگانه‌ها تصویر

میکنند و بعضی از آدمهای غافل کشور هم در روزنامه‌هایشان ارائه میدهند - وجود دارد. خیر؛ وجود ندارد. البته اختلاف سلیقه هم هست.

وحدت کلمه، رمز پیروزی هر ملتی است. رمز پیروزی انقلاب ما هم واقعاً وحدت کلمه بود. رمز پیروزی در جنگ هم وحدت کلمه بود. رمز پیروزی در دوره‌های بعد از جنگ تا امروز هم که دوره سازندگی است، باز وحدت کلمه است. ما اگر وحدت کلمه نداشته باشیم، اگر نقطه توافق عظیم ملی نداشته باشیم، همه دستاوردهای این ملت از دست خواهد رفت. خوشبختانه این را داریم و مردم گرد آن متحدند. شما ببینید در راهپیماییها، در اجتماعات عظیم مردمی، آنجایی که شعارهای مشترک و آرزوهای عمومی مردم مطرح میشود، مردم چطور از همه قشرها شرکت میکنند و هیچ اختلافی هم با همدیگر ندارند.

**پدر عزیزم! زمانی که من پا به عرصه وجود نهادم، چند سالی از وقوع انقلاب گذشته بود. با وجود این، من به انقلابی که به رهبری امام عزیز و به همت شما و تمام ملت عزیز و غیورمان به وقوع پیوست، افتخار میکنم. من از جوانان بعد از سالهای حماسه هستیم؛ از جوانان بعد از انقلاب. لذا من تنها زمانی انقلاب را درک کردم که این نهال پُربار، در پایداری قرار داشت. بنابراین، همیشه برای من این سؤال مطرح بود که چرا انقلاب ما به وجود آمد؟ چطور آن همه زن و مرد و پیر و جوان به خیابانها ریختند و به رهبری شما بزرگواران به قلب تاریخ زدند و آن حادثه بزرگ را به وجود آوردند؟ از شما خواهش میکنم که آرزوی مرا برآورده کنید و جواب سؤال مرا در سخنان دلنشینتان بگویید. از شما سپاسگزارم.**

بسم الله الرحمن الرحيم. این یکی از طبیعیت‌ترین و منطقی‌ترین سؤالهایی است که جوانان امروز میتوانند طرح کنند و این دختر عزیزمان سؤال را خیلی خوب و با عبارات شیوا و دلنشین طرح کردند؛ ان شاء الله که موفق باشند. من هم تا آنجایی که وسعت جلسه اجازه میدهد، پاسخ میدهم.

انقلاب ما یک حرکت عظیم مردمی علیه حکومتی بود که تقریباً تمام خصوصیات یک حکومت بد را داشت؛ هم فاسد بود، هم وابسته بود، هم تحمیلی و کودتایی بود و هم بیکفایت بود. من همین چهار خصوصیت را توضیح مختصری میدهم:

آن حکومت، اولاً فاسد بود؛ فساد مالی داشتند؛ فساد اخلاقی داشتند؛ فساد اداری داشتند. در فساد مالیشان همین بس که خود شاه و خانواده او در بیشتر معاملات اقتصادی کلان این کشور داخل میشدند. خود او و برادران و خواهرانش، جزو کسانی بودند که بیشترین ثروت‌اندوزی شخصی را کردند. رضاخان در دوران شانزده، هفده ساله سلطنت خود، ثروت کلانی اندوخت. بدنیست بدانید که بعضی از شهرهای این کشور، به حسب سند، در بست متعلق به رضاخان بود! مثلاً شهر فریمان تماماً ملک رضاخان بود! بهترین املاک و زمینهای این کشور، متعلق به او بود. او به این چیزها و به جواهرات علاقه داشت. البته بچه‌هایش قدری مشرب وسیعتری داشتند؛ هرگونه ثروتی را دوست میداشتند و جمع میکردند! بهترین دلیل هم این است که وقتی اینها از این کشور رفتند، میلیاردها دلار ثروتشان در بانکهای خارجی انباشته شده بود! شاید بدانید که ما بعد از انقلاب خواستیم که ثروت شاه را به ما برگردانند و البته طبیعی هم بود که جواب ندهند. آن وقت تخمینی که از مال مجموع این خانواده زده میشد، دهها میلیارد دلار بود! رفتند در جاهای مختلف دنیا مستقر گردیدند و همه‌شان جزو ثروتمندان شدند. این پولهای کلان را با زحمتکشی که به‌دست نیاورده بودند، کاسبی مشروع که نکرده بودند؛ اینها پولهایی بود که زراندوزیها و ثروت‌اندوزیهای غیرمشروع آن را به‌وجود آورده بود. نظامی که در رأس خودش این قدر فساد مالی داشت، ببینید چگونه نظامی بود و با مردم چه میکرد!

از لحاظ اخلاقی هم فاسد بودند. باندهای تبهکار معاملات قاچاق، زیر دست برادران و خواهران این شخص قرار داشتند. از لحاظ مسائل اخلاقی و جنسی، چیزهایی هست که گفتن و شنیدنش عرق شرم بر پیشانی انسان می‌آورد. البته گوشه‌ای از خاطرات این چیزها را، بعدها کسان و نزدیکان و دستیاران خودش نوشتند و منتشر کردند.

از لحاظ فساد اداری هم رو به تباهی بودند. در مدیریتها، صلاحیتها را رعایت نمیکردند؛ وابستگیهای به خودشان و دستورات سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی بیگانه را ملاک قرار میدادند و کسانی را سرکار می‌آوردند. ببینید؛ حکومتی که در رأس خودش رشوه میگیرد، ثروت‌اندوزی میکند، معامله قاچاق میکند و به مردم خیانت میکند، چگونه حکومتی است. اگر کسی بخواهد اینها را با دلایل و شواهدش بگوید، کتابها خواهد شد.



آنها وابسته بودند. وابستگی‌شان به خاطر این بود که از مردم به‌کلی بریده بودند. برای حفظ حکومت خودشان، خود را ناچار میدانستند که به خارجیها متکی شوند. رضاخان را انگلیسیها سرکار آوردند، که جزو تواریخ مشخص و مسلّم و روشن است. محمدرضا را هم انگلیسیها تثبیت کردند. بعد از دوره حکومت دکتر مصدّق، کودتا را امریکاییها به راه انداختند و البته از دست انگلیسیها ربودند و آنها خودشان تسلّط پیدا کردند. اینها در اغلب امور این کشور، وابسته بودند. مستشاران امریکایی و دهها هزار امریکایی دیگر در مهمترین مراکز نظامی، اطلاعاتی، اقتصادی و سیاسی این کشور شغل‌های حسّاس و درآمدهای گزاف داشتند و آنها در حقیقت کارها را انجام میدادند و به آنها خط میدادند. دستگاه اطلاعاتی این کشور را امریکاییها و اسرائیلیها به‌وجود آوردند. در سیاستها، تابع نظرات انگلیسیها و در این اواخر، تابع نظرات امریکاییها بودند. در زمینه منطقه‌ای و جهانی، حتی در زمینه‌های اقتصادی - مثلاً قیمت نفت چقدر باشد، فروش نفت چگونه باشد، وضع شرکتهای خارجی در نفت ایران به چه کیفیت باشد - در همه این مسائل مهم و حسّاس، آن چیزی کاری را انجام میدادند که از آنها خواسته شده بود! البته منافع خودشان را هم در نظر داشتند. برای خارجیها فداکاری نمیکردند، بلکه برای حفظ حکومت خودشان، صددرصد به بیگانگان میدان میدادند و به آنها تکیه میکردند و دست آنها را در تطاول به این کشور و این ملت باز میگذاشتند.

حکومت آنها تحمیلی و کودتایی بود. با کودتا سرکار آمده بودند؛ هم رضاخان با کودتا سرکار آمده بود، هم محمدرضا با کودتا سرکار آمد. حکومت کودتایی، معلوم است چطور حکومتی است: بر مردم تحمیل بودند و از آراء مردم، عقاید مردم، دلبستگیهای مردم، فرهنگ مردم و درخواست و اراده آنها هیچ نشانی نبود. آنها برای آراء مردم، برای خواست مردم، برای عقاید مردم، برای دین مردم و برای فرهنگ مردم، هیچ احترامی قائل نبودند؛ هیچ رابطه صمیمی و دوستانه‌ای با مردم نداشتند. رابطه، رابطه خصمانه بود؛ رابطه ارباب و رعیت بود؛ رابطه آقای و نوکری بود؛ سلطنت بود دیگر! سلطنت و پادشاهی، معنایش همین است؛ یعنی حکومت مطلقه‌ای که هیچ تعهدی در مقابل مردم ندارد. خانواده پهلوی، پنجاه سال در کشور ما این‌گونه زندگی کردند.

و بالاخره، آنها بیکفایت بودند. شما وضع کنونی کشور را مشاهده میکنید. شکی نیست که هرکسی در این کشور میداند - بخصوص شما جوانان - که ما در میدانهای علمی دنیا و در میدان صنعت و فناوری و پیشرفتهای علمی و تحقیقات، جزو کشورهای هستیم که سالها باید تلاش کنیم تا خودمان را به آن نقطه‌ای که شایسته ماست، برسانیم. این عقب افتادگی، بر اثر پنجاه سال حکومت رژیم بیکفایتی است که نتوانست از ظرفیت عظیم این

کشور و از استعداد خروشان این ملت استفاده کند. شما این استعداد امروز را نگاه میکنید و میبینید. ببینید جوانان ما در میدانهای مسابقات علمی دنیا، چه بُروز و ظهور و تبرزی پیدا میکنند! در گذشته، از این استعدادها استفاده نمیشد و به آنها بیاعتنایی میشد. صرفاً در جهت اهداف و خواسته‌های نامشروع خودشان از آن استفاده میکردند. البته بعضیها می‌گذاشتند میرفتند، خیلیها هم میماندند؛ لیکن بدون آن که در استعدادهای آنها هیچ درخششی به وجود آید و کاری انجام گیرد.

مملکت را ویرانه رها کرده بودند. بعد از جنگ، یکی از بزرگترین کارهای ما، اصلاح ویرانیهای جنگ بود. میدیدیم که آنچه جنگ برسر این ملت آورده، به مراتب کمتر از آن چیزی است که حکومت سالهای متمادی خاندان پهلوی آورده بود! چنین حکومتی، سالها بر مردم حکومت کرده بود. وقتی در سال چهل و یک فریاد امام بلند شد، بغض مردم ترکید. مردم در طول دهها سال بغض کرده بودند. بعضیها به آن وضع عادت کرده بودند، بسیاری هم بغض کرده بودند. حرف امام به دلها نشست. بدانید آن روزی که امام این فریاد را بلند کردند، هنوز مرجع تقلید معروفی نبودند. البته ایشان در قم بین علما و بزرگان، فضلا و طلبان حوزه، خیلی موّجه بودند و پایگاه بسیار بلندی داشتند؛ اما در بین مردم سراسر کشور، آن چنان شناخته شده نبودند. این فریاد که بلند شد، چون درست بود، چون بحق بود - زیرا متّکی به خواسته‌های مردم و در اصل به اسلام و دین متّکی بود - بلافاصله همه جا به طور طبیعی منتشر شد؛ دهن به دهن، دست به دست، دل به دل سیر کرد، به همه جا رسید و مردم را به امام علاقه‌مند کرد. امام بزرگوار ما که در سال چهل و یک به هنگام شروع مبارزات، چندان معروفیتی نداشتند، در خرداد چهل و دو وضع و پایگاهشان در دل‌های مردم به آن جایی رسیده بود که حادثه پانزده خرداد چهل و دو در تهران اتفاق افتاد و هزاران نفر در راه امام جان خودشان را فدا کردند. این بر اثر حقانیت آن فریاد بود.

امام تعالیم اسلام را برای مردم بیان کردند؛ معنای حکومت را بیان کردند؛ معنای انسان را بیان کردند و برای مردم تشریح کردند که چه بر آنها می‌گذرد و چگونه باید باشند. حقایقی را که اشخاص جرأت نمی‌کردند بگویند، ایشان به طور صریح - نه به شکل درون گویی، نه به شکل شبنامه، نه آن طوری که گروهها و احزاب به صورت بسته و سلولهای حزبی و برای کادرهای حزبی بیان میکنند - روان، آسان، در فضا، برای عموم مردم بیان کردند. این بود که مردم پاسخ گفتند. البته از آن روزی که امام شروع کردند، تا آن روزی که این انقلاب پیروز شد، پانزده سال طول کشید؛ پانزده سال دشوار. شاگردان امام، دوستان امام، دستپورندگان امام، آحاد مردم و افراد روشن‌بین جامعه، اعماق و روح این پیام را درک کردند، آن را گرفتند و در نقاط مختلف و در محافل مختلف و

در قشرهای مختلف، آن را گفتند. گفت و باز گفت این سخنان و ایستادگی در راه این سخنان، مشکلات فراوانی ایجاد کرد. هزاران نفر به شهادت رسیدند و تعداد چند برابر اینها زیر شکنجه‌ها افتادند. دوران خیلی سختی گذشت. بعضیها در طول این پانزده سال، یک شب با امنیت و راحت به خانه‌هایشان نرفتند؛ یک روز با اطمینان از این که به آنها آسیب نمیرسد، از خانه‌هایشان بیرون نیامدند. سختیها گذشت و امام در تمام این دوران، مرشدانه، حکیمانه و شجاعانه رهبری میکردند و بالاخره در یکی، دو سال آخر، این امواج خروشان مردمی به وجود آمد. هر جا که آحاد مردم با انگیزه دینی، با انگیزه خدایی و بدون چشمداشت مادی وارد میدان شوند، هیچ قدرتی نمیتواند در مقابلشان ایستادگی کند. همان‌طور که امام فرمودند، آنها با همه آن ساز و برگشان، در مقابل ملت دست خالی ما نتوانستند بایستند؛ لذا این انقلاب به وجود آمد و پیروز شد.

**با سلام و آرزوی پیروزی و سرافرازی برای اسلام و اسلامیان عزیز و بالاخص حضرت عالی و سایر خادمان اسلام مبین. در یک جامعه اسلامی، قاعدتاً باید شایسته‌ترین و لایق‌ترین مؤمنان در سمتها و مسؤولیتها باشند. با این مقدمه، چرا افرادی که از طرف حضرت عالی به سمتها و مسؤولیتها گمارده میشوند، نه دارای سلامت نفس، نه توانایی مدیریت و نه شیفته خدمت هستند؟! خواهشمندم برای تقویت اسلام عزیز و جبهه ولایت، افراد بی طرف و مستقل و توانا را منصوب فرمایید.**

\* البته شما بدانید، من نیتم این است که بهترین آدمها را در رأس مسؤولیتها ببینم و بگمارم؛ در این شکی نداشته باشید. در این زمینه‌هایی هم که حالا مواردی را ذکر کردید و من نام و مسؤولیت آنها را نخواندم، سعی کرده‌ام بهترینها را انتخاب کنم. البته گزینش سخت است. آدم کنار که نشسته، عیبها را میبیند. احیاناً بعضی انگیزه‌ها ممکن است دخالت کند و آدم عیبی را بزرگتر از آنچه که هست، ببیند؛ محسنات را نبیند و مقایسه بین آدمهای مختلف برایش میسر نباشد. این کار خیلی سختی است. ما سعیمان این است که از آدمهای خوب و توانا استفاده کنیم. البته بعضیها را در جاهایی می‌گماریم، اما بعد از مدتی احساس میکنیم که مناسب آن جاها نیستند؛ طبیعتاً آنها را بر میداریم؛ از این کارها هم بلدیم. این‌طور نیست که همیشه نصب باشد؛ گاهی هم عزل است. منتها عزل هم دوگونه است: گاهی از روی خشم و ناراحتی است؛ گاهی نه، از روی مصلحت‌اندیشی است. اینها هم وجود دارد.

## **خواهشمندم نیروهای انقلاب را برای حل مشکلات جامعه با هم متحد فرمایید، تا از افتراق بپرهیزند؛ زیرا نظام ما باید در دو بُعد فکر و عمل، به همه پاسخ گوید.**

\* بله، شما راست میگویید. من سعیم این است که جناحهای مخالف را تا آنجایی که ممکن است، در عمل به هم نزدیک کنم. سعی نمیکنم جناحها را در هم ادغام کنم. این را نه لازم میدانم، نه ممکن و شاید هم نه مفید؛ اما سعی و میل دارم که اینها را در عمل به هم نزدیک کنم. منتها بدانید که کار آسانی هم نیست. انگیزه‌های فراوانی وجود دارد. اگر انگیزه‌ها در همه جا واقعاً خالص و الهی باشد، کارها خیلی آسان خواهد شد. وقتی که انگیزه‌ها خالص نبود - لاقلاً در یک جا و یک گوشه انگیزه‌ها خالص نبود - آن وقت خیلی سخت خواهد شد. شما دعا کنید که ما هم بتوانیم توفیق پیدا کنیم؛ خودمان هم ان شاءالله تلاش میکنیم.

## **جنابعالی اعضای تیم ملی را با پیام مورد عنایت قرار دادید؛ ولی در مورد اعضای تیم المپیاد ریاضی پیامی نداشتید؛ ارزیابی شما در این خصوص چگونه است؟**

پیام به تیم ملی فوتبال کشورمان به مناسبت پیروزی بر تیم امریکا، از آن جهت بود که دشمن از مدتها قبل با وجود ادعای سیاسی نبودن این مسابقات، در تلاش برای بهره گیری سیاسی فراوان از پیروزی خود - که آن را قطعی نیز می دانست - بود؛ و حتی رئیس جمهور امریکا با تبلیغات فراوان، خود را آماده ی صدور پیام کرده بود. پیروزی تیم ملی کشورمان، نه تنها آن زمینه را خنثی کرد، بلکه امواج سیاسی و اجتماعی وسیعی نیز در جهان ایجاد کرد. پیام رهبری در آن هنگام، تبیین این واقعیتها بود و نباید موفقیت در آن میدان را با موفقیت ارزشمندی و والای عزیزان ما در عرصه های علمی مقایسه کرد که این قیاس مع الفارق است.

## **چرا با تمام مشکلات و مسائلی که قوه ی قضائیه برای کشور و مردم درست کرده است، سعی در تغییر و تحول در مدیریت این قوه نکرده و به آشننگی پایان نمی دهید؟**

قوه ی قضائیه برای کشور و مردم مشکل درست نمی کند؛ بلکه در صدد رفع مشکلات است. این بدان معنی نیست که در درون آن قوه هیچ ایرادی وجود ندارد؛ ولی تلاش صادقانه ی مسئولان آن قوه برای اصلاح امور را نباید ندیده گرفت. توقع آن است که انشاءالله قوه قضائیه بتواند بطور کامل در جایگاه رفیع قضاوت اسلامی قرار گیرد.

همانگونه که استحضار دارند، معمولاً در مطالعه ی تاریخ به این نکته برمی خوریم که از حاکمی تمجید و از برخی دیگر انزجار اعلام می شود و معمولاً هدف کلی اینست که نابسامانیا و یا پیشرفت جامعه را به حاکمان و سردمداران نسبت دهند. فکر دیگری هم مطرح است که می گوید، بستر فرهنگی جامعه است که حاکمان ظالم یا عادل را می پروراند و اخیراً هم کتابی تحت عنوان «جامعه شناسی نخبه کشی» در این مورد چاپ و منتشر شده است؛ خواهشمندم نظر خود را در این دو مورد بفرمائید.

نگاه اسلام به مسائل اجتماعی از دیدگاه خاصی است که در آن، همه حکومتها و هم یکایک آحاد مردم، در اصلاح و پیشرفت جامعه، وظیفه دارند و در برابر فساد و انحراف و انحطاط جامعه مسئول و مؤاخذند. البته حکومتها به خاطر گسترش توان و امکانات خود، وظیفه و مسئولیتی به مراتب بزرگتر و سنگین تر دارند. اهتمام اسلام به وجود پیشوای صالح و عادل و توانا، از اینجا سرچشمه می گیرد.

**مدیریت ایجاب می کند که نیروهای انسانی در زمینه های مختلف شناخته شوند، تا امکان بهره مند شدن از آنان برای جامعه بوجود آید. آیا تاکنون ارگان یا نهادی به طور مشخص مسئولیت شناخت و شناساندن این نیروها - مخصوصاً صاحبان فکر و اندیشه - را عهده دار شده است؟ اگر این مهم انجام نگرفته است، آیا صلاح میدانید حضرتعالی در همین جلسه نهادهایی را مسئول بفرمایید؟ توضیح این که بسیاری از این قبیل نیروها در گوشه و کنار، علیرغم علاقه وافر به خدمتگزاری، هم اکنون در غربت بسر می برند.**

دو میدان برای شناخت نیروها وجود دارد: اول، محیط های علمی و دانشگاهی که نخبگان را در خود پرورش می دهد؛ دوم، میدان خدمت و فعالیت اجرایی. با توجه به وسعت مسئولیتها و عرصه های خدمت، اصولاً نباید نیروهای توانمند و مفید از چشم مسئولان مخفی بمانند و امید است ایجاد مرکزی برای این امر، علاوه بر میدانهای مزبور، بتواند کاری مؤثرتر انجام دهد. البته در سالهای گذشته کارهایی در این مورد صورت گرفته است و نتایج شیرینی نیز داشته است که امید باید داشت گسترش پیدا کند.

ضمناً چه خوب است که نیروهای توانمند و صالح نیز خود را بر مسئولان گوناگون در عرصه هایی که توان خدمت در آن را دارند، عرضه کنند.

**اگر صلاح میدانید درباره این مساله پیچیده که امروزه موجب سوء تفاهم هایی شده است، توضیح بفرمایید:**

**مشکلات جامعه ما تا چه میزان معلول کاستی های خودمان است و چقدر تقصیر غربی هاست؟ مگر پیش از آن که غربیان بر جهان مسلط بشوند، ما مشکلات و آفتیابی نداشتیم؟ مگر برخی از عقب افتادگی های ما از دوران اولیه وجود نداشته است؟**

گرفتاری های ملت ما و هر جامعه از خود اوست؛ آنگاه که نتواند بفهمد که دشمن او کیست و با او چه کرده و میکند، و او با دشمن خود چه باید بکند.

**جو فرهنگی در کشور و به تبع آن در دانشگاه بسیار تغییر کرده است و به نظر میرسد که به علت تاثیر شرایط جهانی، جو فرهنگی تغییرات بیشتری هم در پیش داشته باشد و در حقیقت غیر قابل کنترل است. همه جهان به یک سوی مشخص یعنی فرهنگ غرب- در حرکت است و مقاومت هم کم و بیش تاثیر عمده ای ندارد. شما این مطلب را چگونه مبینید و چه توصیه هایی در این زمینه دارید؟**

تردید نیست که دشمنان اسلام برای تغییر باورهای عمومی و میل و ذائقه اجتماعی و فرهنگ جامعه و فضای حاکم بر اندیشه ها و اعتقادات مردم ما، تهاجم وسیع و گسترده ای را سازمان داده اند که در مواردی آثاری هم داشته است؛ ولی اولاً این به معنای تسلیم جامعه در برابر فرهنگ مهاجم غربی نیست و نباید قدرت فرهنگ اسلامی و اصیل ملت ما را - که از ریشه و بنیانی بس عمیق برخوردار است - دست کم گرفت؛ و ثانیاً وظیفه زبندگان و روشنفکران واقعی در مقابله با این تهاجم خصمانه را باید جدی و فوری و غیر قابل اغماض دانست.

نکته اساسی آن است که مقابله با تهاجم فرهنگی بیگانگان که امروز همه ی آگاهان در بیشتر کشورهای جهان آن را وظیفه خود میدانند، هیچ منافاتی با تبادل فرهنگی - که کاری پسندیده و حاکی از ظرفیت بالای یک

فرهنگ و ملت است- ندارد. هر نقطه مثبت و مفید را از هر ملت دیگر باید آموخت و برگزید و فرهنگ خودی را با آن غنی تر کرد. تفاوت این دو -تهاجم یا تبادل فرهنگی- آن است که در تبادل فرهنگی، گزینش و جذب به وسیله ی زبندگان و آگاهان یک ملت صورت می گیرد و طبیعتا بهترینها از هر فرهنگی جذب می شود؛ ولی در تهاجم فرهنگی، ابتکار عمل در دست بیگانه است و او با ملت مورد تهاجم، طبق میل و اراده ی خود رفتار می کند و از طریق فرهنگ تحمیلی، موجبات استضعاف و فقر و بی ایمانی و بی هویتی ملت مورد تهاجم را فراهم می سازد.

به طور خلاصه، تهاجم فرهنگی، یک حمله خصمانه است به وسیله ی کالای فکری و فرهنگی زیانبخش (ایدئولوژی، تحلیل سیاسی، خبر، مد، طرز پوشش، رفتارها و ...) و عمدتا از راه وسائل فرهنگی (رسانه ها، مطبوعات و غیره) و مقابله با آن، عینا باید به وسیله تبیین، تحلیل، اندیشه، افشاگری و روشننگری صورت گیرد. در میدان این نبرد حیاتی، فرزندان و زبندگان و روشنفکران اصیل و دلسوز جامعه، عمده قوای مدافعند که باید در صفوف نخستین انجام وظیفه کنند.

**مستحضر هستید که تملق، نماد بارز عدم هویت است و خودتان از معصوم (ع) شاهد آوردید که خداوند انسان را حر آفریده است. سوال این است که آیا صحنه های ناراحت کننده صفهای طویل دستبوسی، تملق و حرکت به سمت عبد غیر شدن نیست؟ اگر چنین است، چرا ممانعت نمی فرمایید؟**

صفهای طویلی که به آن اشاره کردید، صف مردمی است که مایلند با رهبری از نزدیک ملاقات کنند و سخنی به او بگویند یا از او بشنوند. در این صحنه های پر شور، چاپلوسی و تملق راهی ندارد و هر چه هست، صفا و محبت از دو سوست. اشکهای شوق و لبخندهای محبت و غمگساریهایی که در این دیدارها هست، در شمار نادرترین و زیباترین پدیدهها در باب پیوند میام مردم و مسئولان است.

**به طوری که استحضار دارید، برای یک تصمیم گیری صحیح و واقعی، انسان احتیاج به اطلاعات درست و واقعی دارد؛ اطلاعات هم از طریق کانالهایی به انسان می رسد. با توجه به اینکه اکثر اطرافیان حضرتعالی (مسئولان دفتر و بازرسی و ...) را جناح خاصی تشکیل میدهند -که البته دیدگاه های مبنایی و زیربنایی آنان با قطعا با دیدگاه های حضرتعالی کاملا مغایرت دارد- و**

## **اطلاعات از طریق آنان به حضرتعالی می‌رسد، حضرتعالی چه تدبیری را برای اجتناب از کانالیزه شدن اتخاذ کرده اید؟**

مسئولان بخشهای اصلی دفتر رهبری، داخل در هیچیک از جناح‌های سیاسی و دسته‌بندی‌های گوناگون نیستند و هیچیک از خطوط سیاسی معروف هم آنها را از خود نمی‌دانند! بعلاوه، کانالهای اطلاعاتی رهبری، در حد مقدور، متنوع و فراگیر است و کوشش می‌شود که رهبری در حصار اطلاعاتی قرار نگیرد. البته همواره باید به خداوند پناه برد و مراقب صیانت از خطا و انحراف بود.

**با توجه به رهنمودهای مهم امام راحل (ره) و حضرت عالی در باب تقرب افکار، اندیشه‌ها و تلاش‌های علمی دو مظهر مهم فرهنگ و دانش در جامعه ما \_ یعنی حوزه و دانشگاه \_ به نظر حضرت عالی، چه راهکارهای قابل تحقق در جهت وحدت حوزه و دانشگاه و ایجاد دانشگاه اسلامی به منظور تولید علوم و معارف اسلامی قابل پیاده شدن در جامعه امروز را می‌توان پیگیری نمود؟**

در باب تقرب میان جوانان و اساتید حوزه‌های علمیه دینی و دانشگاه‌های کشور، جداگانه توصیه‌های زیادی شده و راه‌هایی پیشنهاد گردیده است؛ خوب است به آنچه در این زمینه منتشر شده، مراجعه نمایید.

**چرا از توانمندی‌های علمی داخل، به نحو مطلوب در حل مشکلات استفاده نمی‌شود؟ چرا به جای اتکا به مغزهای مومن و متخصص داخل، دنبال خارج و خارجی \_ کفار \_ و سرمایه‌های خارجی هستیم؟ مگر در اعتماد به نیروهای داخل، در خود پیروزی انقلاب و جنگ و...، چه ضرری متوجه انقلاب شد که در سازندگی بشود؟ برفرض که به اتکای اجانب، سازندگی نیز صورت گیرد، چه افتخاری برای ما دارد؟ فردا آنها مدعی می‌شوند که ما کمک کردیم. مگر انقلاب ما به برکت شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» پیروز نشد؟**

امروز نیروهای علمی و مغزهای مبتکر ایرانی، بیشترین بار تلاش علمی و فنی کشور را بر دوش دارند و هیچ تصمیمی در کشور بر استفاده نکردن از نیروهای خودی و جایگزین کردن بیگانگان نیست. البته استفاده از بیگانگان نیز آنگاه که با هدف و برنامه درست و حکیمانه و به وسیله مسؤولان دلسوز و هوشمند صورت گیرد، در مواقع لزوم پسندیده است؛ و هر ملتی باید برای پیشرفت کشور خود از همه امکانات مجاز استفاده کند. البته



تکیه به بیگانگان و سپردن برنامه ریزی ها و سیاست ها و کارهای کشور به آنان جایز نیست؛ همچنان که استفاده از بیگانگان به بهای بی اعتنایی به نیروهای خودی و معطل گذاردن آنان نیز خیانت است.

## **به دنبال صحبت های حضرت عالی در مورد اسلامی شدن دانشگاه ها، بحث ها و تفسیر های متفاوتی بیان شده است که قاعدتا شما نیز از طریق جراید و سایر رسانه ها از آن مطلع گردیده اید. لطفا بفرمائید نظر صریح جناب عالی در مورد این مهم چیست؟**

بارها مطرح شده است؛ به عنوان نمونه، این عبارت که در تاریخ ۱۳۷۵/۷/۳ منتشر شده، ذکر می شود:

«امروز کشور به دانشگاهی که حقیقتاً اسلامی باشد، نیازمند است. در دانشگاه اسلامی، علم با دین، و تلاشگری با اخلاق، و تضارب افکار با سعه صدر، و تنوع رشته ها با وحدت هدف، و کارسیاسی با سلامت نفس، تعمق و ژرف نگری با سرعت عمل، و خلاصه دنیا با آخرت همراه است. چنین دانشگاهی است که کشور را آباد می کند و به نظام اسلامی آبرو می بخشد و به پیشرفت توأم علم و اخلاق در جهان کمک می کند. اگر اسلامی شدن دانشگاه را با این دید در نظر آورید، خواهید دید که برای این کار، تلاش استاد و شاگرد و مدیر و دانشجو و درس و برنامه و کتاب، همه و همه ضرور و دخیل است.»

## **چرا حضرت عالی تاکنون نظر صریح خود را در خصوص پدیده «ولایت مطلقه فقیه» (اختیارات بدون حد و مرز ولی فقیه) بیان ننموده اید؟**

«ولایت مطلقه فقیه» به معنی اختیارات بی حد و مرز نیست. ولی فقیه مانند همه آحاد مردم، محکوم قوانین کشور است و نمی توان در منطقه ممنوعه قوانین، عمل و اقدام کند. «ولایت مطلقه» در قانون اساسی، دارای مفهومی ممتاز و برجسته است که مجملی از آن عبارت است از این که:

در خلأ های قانونی، یا در مواردی که مدیران برجسته نظام، مصداقی از یک قانون را بر خلاف مصلحت بزرگی تشخیص دهند، ولی فقیه با رعایت همه جوانب، و با در نظر گرفتن مصلحت اهم، می تواند یا موظف است به آنان اجازه دهد که بر طبق آن مصلحت اهم عمل کنند. توسل به این استثناء، خود یک قانون است که هم در فقه و هم در قانون اساسی به آن پرداخته شده و مجموعه قوانین کشور با آن کامل شده است.

**چرا جناب عالی تاکنون همیشه تفکر نو اندیشان و غرب اندیشان را محکوم نموده اید؛ لیکن هیچگاه تفکر خطرناک اندیشه ی افراطی نسبت به مفاهیم اسلامی و انقلابی را تحلیل و محکوم ننموده اید؟ آیا حضرت عالی این تفکر را همانند تفکر اول برای اسلام ناب خطرناک نمی بینید؟**

نو اندیشی با غربگرایی کاملاً متفاوت است. غربگرایی به معنای تقلید یا گرایش غیر منطقی به فرهنگ و تفکر غربی، کاری نادرست، و برای هویت ملی خطرناک است. هیچ ملتی از تقلید و سرسپردگی فرهنگی طرفی نمی بندد و به رشد و تعالی نمی رسد. ولی نوگرایی به معنای جستجو و کاوش برای رسیدن به اندیشه ی نو و دانش نو و راه های نو، عملی پسندیده و موجب ترقی و پیشرفت است.

در طرف مقابل، تاجر و تعصب کورکورانه و گریختن از منطق و استدلال، یک آفت بزرگ و خطرناک است؛ ولی پایبندی و پافشاری بر اعتقادی که از روی منطق و استدلال انتخاب کرده ایم، یک عمل پسندیده و لازم است. شما در سؤال خود این چند مقوله را با هم مخلوط کرده و شناخت را بر خود دشوار کرده اید.

این را هم بدانید که از آغاز ظهور پدیده ی انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی - که جدیدترین حادثه در عرصه ی اندیشه ی اجتماعی و سیاسی بود و بسیاری از نوگرایان حتی غیر مسلمان را به خود جذب و مفتون ساخت - دستگاه های تبلیغاتی دشمنان، آن را ارتجاع و پایبندی، یا کهنه پرستی و اصولگرایی (فوندیسمانتالیسم) نامیدند، تا طرفداران آن را از میدان خارج کنند؛ بجاست که آن حرفها از زبان یک جوان مسلمان و انقلابی تکرار نشود. البته این مسائل، هیچ ربطی به خط و جناح بازی های داخلی ندارد و در هر دو جناح - که به غلط، چپ و راست گفته می شود - افراد پایبند به اندیشه ی ناب اسلام و انقلاب وجود دارند.

**با تشکر از اینکه با صراحت فرمودید باید هر چه بیشتر از آزادی ها در چارچوب اسلام استفاده کرد، مشکل اصلی ما تفسیر این چارچوب است که هر کس به سلیقه ی خود عمل می کند. به نظر من، اهل فکر در این جامعه باید در ارائه ی نظرات خود آزاد باشند و اسلام هم این اجازه را می دهد؛ پس چرا بعضی از متفکران دینی این جامعه منزوی شده اند و اجازه ی سخن گفتن عمومی و ورود به دانشگاه ها را ندارند؛ در حالی که از اندیشه ی بعضی از اینها بخوبی می توان در رشد علم و تحقیق در جامعه استفاده کرد؟ چرا حتی بردن نام آنها گویی تحریم شده است؛ حتی خود**

**ترجیح می‌دهم نام .... را نیاورم؛ زیرا نسبت به وی حساسیت وجود دارد. چرا اینقدر جامعه را باید کوچک کنند تا هر صدایی را به معنای توطئه تلقی کنند؟ تقاضای من و عده‌ای دیگر این است که این گونه محدودیتها برداشته شود.**

اظهار نظرهای اهل نظر ممنوع نیست و هم اکنون در سطح وسیع مطبوعات و رادیو تلویزیون، صاحب نظران سیاسی و اجتماعی، آزادانه از نظرات متنوع خود دفاع، و در مواردی درباره‌ی آن مناظره و مباحثه می‌کنند؛ همچنان که اساتید زیادی در کلاس‌های درس خود در دانشگاه‌ها، عقاید متفاوتی را در همه‌ی زمینه‌ها - حتی دین و اعتقادات - ابراز می‌دارند و هرگز کسی بدین خاطر متعرض آنها نمی‌شود؛ ولی آنگاه که کسی به بهانه‌ی بیان یک نظر علمی یا سیاسی، فرصت را برای وارد کردن اتهام به دین و انقلاب و مقدسات و سیاستهای قانونی کشور و تولید شایعه و دروغ مغتنم می‌شمرد، مطلب فراتر از فقط یک اظهار عقیده‌ی علمی یا فکری یا سیاسی می‌رود؛ این یک جرم قانونی است و هیچ منطق و صحیح و عاقلانه‌ای در تفسیر آزادی، آن را مجاز نمی‌شمرد. شخصی که از وی نام برده‌اید، مورد نظر ما در این پاسخ نیست؛ ولی توجه کنید که او و دیگرانی از قبیل او نیز هم اکنون آزادانه می‌گویند و می‌نویسند. اگر در جامعه‌ای تا حدود منطقی و صحیح آزادی رعایت نشود، آنچه حاصل خواهد شد، به جای رشد و بالندگی افکار، انحراف و گمراهی و بسی ضایعات دیگر خواهد بود.

**حضرت عالی بیشتر و قطعا کاملا واقفید که امروزه در کشور وضعیتی پیش آمده است و باعث تأسف و تأثر همه دلسوختگان به انقلاب و نظام مقدس اسلامی شده و نیروهای مخلص و مومن و زجر کشیده و فداکار و حزب الهی به نحوی چشمگیر در مقابل همدیگر صف آرای و جبهه‌گیری می‌نمایند. این وضعیت تأسف بار باعث نگرانی تداوم روحیه‌ی انقلابی و فداکاری و جانباختگی تمام نیروهای متعهد کشور است. در صورت ادامه‌ی چنین وضعیتی، آینده‌ی کشور را چطور ارزیابی می‌نمایید و آیا جهت حل این معضل و مشکل، طرح و برنامه‌ی خاصی هم از طرف رهبری انقلاب ارائه شده، یا می‌شود؟ البته مسائل فوق، باعث یأس و ناامیدی نیست؛ بلکه ایجاد نگرانی و آشفته‌گی خاطر می‌کند.**

مقابله و صف‌آرایی نیروهای معتقد به اسلام و انقلاب و امام، آفت بزرگی برای پیشرفت کشور و آرمان‌ها درخشان انقلاب است. جریان‌ها و خطوط مختلف سیاسی باید حفظ وحدت را وظیفه‌ی اول خود بدانند و

نگذارند دشمنان اسلام و انقلاب از اختلافات سلیقه ای آنها بر علیه همه ی جریان های خودی سوء استفاده کنند. و به این نکته هم توجه کنند که یکی از هدف های تبلیغاتی دشمنان که در رادیوهای بیگانه به روشنی بروز می کند، فتنه انگیزی و ایجاد دشمنی میان جناح های انقلابی است. همه ی عناصر انقلابی و مومن باید خطر دشمن را جدی بگیرند و مصداق آیه ی "اشدء علی الکفّار رحماء بینهم" باشند.

**نظارت استصوابی پدیده ایست که پس از رحلت حضرت امام خمینی در دستور کار شورای محترم نگهبان قرار گرفت. پر واضح است که این پدیده بیش از هر عامل دیگری مانع حضور اقشار گوناگون مردم در انتخابات شده و مآلاً به تضعیف مشروعیت مردمی نظام منجر می شود، حضرت عالی به عنوان رهبری نظام، برای حل این معضل چه تعبیری اندیشیده اید؟**

در مسأله نظارت استصوابی، نظر رهبری آن است که مانند همه ی مسائل باید پایبند به حکم قانون بود و تا هنگامی که قانون این را می گوید، نباید نظرات شخصی را دخالت داد.

**اعتقاد بسیاری از فرهیختگان این کشور این است که عملکرد تعدادی از دستگاه های تحت اداره ی رهبری، مورد رضایت مردم – که صاحبان اصلی کشور و انقلاب هستند – نیست. آیا روش مشخصی برای سنجش چنین ادعایی معین فرموده اید؟ آیا اگر نتیجه ی سنجش، صحت چنین ادعایی باشد، امکان تغییر مدیریت این دستگاه ها هست یا نه؟**

اداره ی مستقیم دستگاه های کشوری به عهده ی رهبری نیست؛ بلکه همه ی دستگاه های کشور به نحوی تحت نظارت رهبر انجام وظیفه می کنند؛ و همه آنها نقاط قوت و ضعفی دارند؛ و نسبت به همه ی آنها قضاوت های مختلفی در مردم هست؛ و علیه تمامی آنها به اشکال متفاوت و با مراتب مختلف جوسازی وجود دارد؛ و امکان تغییر هم در مدیریت ها امری بدیهی است؛ و با تشکر از شما که ادعای خود را عین واقع ندانسته و ارزیابی آن را توصیه کرده اید. چنانچه اشکال واردی را در دستگاهی سراغ دارید، اطلاع دهید؛ رسیدگی خواهد شد. طبیعی است که در صورت لزوم، مدیریت ها هم تغییر پذیرند.

**یکی از بزرگترین آلام مردم ما، عدم اجرای قانون و وجود فساد اداری، بویژه در سطوح متوسط و نزدیک به بالاست؛ چرا جدی و واقعی با این قضایا برخورد نمی شود؟**

یکی از وظایف اصلی نظام اسلامی، برخورد قاطع با فساد در اشکال مختلف آن است؛ و برای انواع فساد، مجازات های سنگین تا حد مجازات محاربه در زمین، پیش بینی شده است.

**به نظر جناب عالی، آیا صحبت ها و اظهار نظرهای بعضی از مقامات کشور در خصوص تکرار وقایع مشروطه و مقایسه شرایط ایجاد شده در عرصه ی سیاست و فرهنگ کشور – که خود، محصول مبارک نظام اسلامی ماست – با حوادث خاص مشروطه و یا شوروی سابق، که مقوله ای است کاملا متمایز و در چارچوب خود و از جنبه های دیگر نیاز به بررسی دارد، موجب دلسردی روشنفکران دلسوز انقلاب نخواهد شد و پیکره ی نظام اسلامی را خمیده نمی سازد؟ آیا حقیقتا پاسخ یک اندیشه را صرفا باید با مقایسه ی نادرست با وقایع خاص گذشته تفسیر به رای کرد و از میدان برخورد و تبادل افکار خارج ساخت؟**

تاریخ، آینه ی عبرت است؛ و پند گرفتن از تاریخ، یک ضرورت است. تحلیل های غلط و ناقص و از روی جهل به تاریخ برای ایجاد یأس و بدبینی و شکاف در جامعه، کار نادرستی است. تاریخ مشروطه می آموزد که بازگشت استبداد و ارتجاع، در اثر دور شدن تدریجی خواص از اسلام، و تفرقه و سستی عامه ی مردم بود. و قیاس شرایط فعلی با مشروطه، به دلیل رشادت عامه ی مردم و تعهد اکثریت خواص به اسلام ناب، صحیح نیست؛ همچنان که غفلت و غرور و نیز کاری ناصواب است و انحراف از اسلام و تفرقه و تشتت، به فرجامی مشابه آن خواهد انجامید.

**چرا بعضی از مسئولان، ناآگاهانه و آگاهانه، مباحثی را مطرح می کنند که باعث اختلاف بین حوزه و دانشگاه می شود؟ چرا سهم تحقیقات در بودجه دولت و در دانشگاه ها بسیار اندک است؟**

وحدت حوزه و دانشگاه جزو آرمان های انقلابی است و حراست آن بر عهده ی دانشگاهیان عزیز و حوزویان گرامی است و هرگونه اختلاف انگیزی بین حوزه و دانشگاه، مطلوب دشمنان است. در مورد افزایش بودجه ی تحقیقات، سفارش های مؤکدی به دستگاه های اجرایی شده است.

## آیا شما یادآوری وظیفه ی خبرگان رهبری در مورد نظارت بر ولی فقیه را توهین آمیز و تضعیف کننده می دانید؟

وظیفه ی نظارت مجلس خبرگان بر عملکرد رهبری، وظیفه ی قانونی است و توهین آمیز نیست.

**چند شب پیش مباحث مجلس خبرگان در زمان شهید بهشتی را از تلویزیون می دیدم. در مجموع و در مقایسه با وضع حاضر، احساس می شد که در اوایل انقلاب، سعه ی صدر بیشتری برای شنیدن نظرات مختلف وجود داشت و تحملها بیشتر بود؛ نظر شما در این مورد چیست؟**

سعه ی صدر همیشه خوب است؛ آن روز و امروز بعضی ها بیشتر از آن برخوردار بوده اند، و بعضی کمتر. امروز هم در مجالس شورای اسلامی و خبرگان و تشخیص مصلحت، بسیاری از اهل نظر، با تحمل و سعه ی صدر، به بررسی موضوعات مهم می پردازند. البته به یاد داشته باشید که سکوت و بی تفاوتی در مقابل تحریف و دروغ و تبلیغ فریبگرانه بر ضد انقلاب و اسلام، با سعه ی صدر اشتباه نشود.

**همانگونه که مستحضرید، زنان مسلمان ایرانی برای اجرای حدود الهی، ملزم به رعایت حجاب و پوشش بر طبق احکام الهی هستند و در این امر بدون شک سرآمد زنان جهان هستند؛ ولی این قشر مظلوم که همواره برای گرفتن حق خود نیاز به صرف وقت و نیروی بسیار دارد، بر اساس ضوابطی که چندان ریشه در گفتار پروردگار عالم ندارد، ملزم به استفاده از پوششی تیره رنگ شده است؛ و شما خود به خوبی آگاهید که چنین چیزی اگر چه در کوتاه مدت حائز اهمیت نیست، ولی در یک دوره ی زمانی طولانی از عمر -سی، چهل سال و ...- حاصل چنین امری، کاهش روح نشاط و سرزندگی در جامعه است. چرا زنان و مردان این جامعه -که باید بر اساس پرتوهای معنوی مکتب توحید، یادآور نور و درخشندگی و سلامت و سپیدی و پاکی باشند- این چنین در بی رنگی و تیرگی فرو رفته اند؟ مگر نه اینکه پروردگار، هر یک از پدیده های هستی را به رنگی زیبا آفریده؟ چرا درخشندگی نور و آفتاب و روز را رها کنیم و به شب و تیرگی تأسی کنیم؟ لطفاً نفرمایید شما آزادید و می توانید به رنگهای مناسب، پوشش انتخاب کنید. تا وقتی که در جامعه ی**

ما الگوهای اجتماعی، زنان شاغل در امور سیاسی، و همسران شخصیت های برجسته، تیرگی را بر می گزینند و قوانین اداری و نگهبانی ها و حراست مراکز اداری در صدر رنگهای مجاز، سیاه و قهوه ای را عنوان می کنند، خلاف جریان شنا کردن، جز طرد شدن و زحمت برای زنان ندارد. ممکن است نظرتان را در این جمع اعلام بفرمائید؟ آیا می توانیم امید داشته باشیم که شما منشاء این حرکت باشید و پوششهایی به رنگ روشن را برای زنان این جامعه ممکن سازید؟ آیا چنین آزادی ای به دیگران (مردان) آسیب خواهد زد؟

نه چادر و نه رنگ آن، برای حفظ حجاب الزامی نیست؛ آنچه مهم و لازم است، پرهیز از اختلاط شهوت آلود زن و مرد و اجتناب از رفتارهای شهوت انگیز آنان در برابر یکدیگر است. با حفظ این معیار، ببینید چگونه پوششی و چه رنگی و چه رفتاری شایسته تر است. البته در طول سالیان دراز، زنان جامعه ی ما چادر را ترجیح داده و برای حفظ همین معیار، آن را انتخاب کرده اند.

**برخی از رویه هایی که جناب عالی در دوران رهبری اتخاذ فرموده اید، با رویه امام (رحمة الله علیه) متفاوت است؛ مثلا بنیاد مستضعفان قبلا زیر نظر دولت بوده است؛ یا مثلا اعطای اختیارات بیش تر به دستگاه ها و دادن اختیارات فرماندهی.**

بنیاد در زمان امام نیز زیر نظر دولت نبوده است.

**نظارت بر دستگاه های زیر نظر جناب عالی چگونه است؟ به نظر حقیر، ضعف های فراوانی در آن ها به چشم می خورد.**

پاسخ / نظارت بر دستگاه ها، علاوه بر نظارت دستگاه های مختلف ناظر-از جمله، مجلس و بازرسی کل کشور و غیر آن- به وسیله گروه بازرسان ویژه دفتر رهبری صورت می گیرد. چنانچه شما مواردی را از دستگاهی سراغ دارید، به دفتر ارائه کنید.

بعد از رحلت حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه)، یاران و همراهان و دست اندرکاران ایشان به یکباره از تمام مسئولیت ها کنار گذاشته شدند و این مسئله باعث دلسردی و بی تفاوتی آن ها و گروه های اجتماعی همفکر آن

ها شده است؛ که بی شک بعضی از گرفتاری ها و نارسایی های فعلی جامعه و مدیریت کشور، ناشی از همین مسئله است. لطفا بفرمائید چرا اینگونه عمل شده است؟

هیچگاه چنین نبوده است و در اداره کشور، همیشه رهبری اصرار بر حضور کلیه نیروهای متعهد و پایبند به خط امام داشته است.

**متأسفانه طی یک سال اخیر، به دلیل برخی سیاست ها و عملکردهای مسئولان - به خصوص مسئولان فرهنگی - دیده می شود که جو فرهنگی جامعه به سمت فرهنگ غربی و دوری از اهداف اصلی انقلاب پیش می رود. اولاً نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟ ثانیاً تکلیف اقشار حزب الهی و بالخصوص دانشجویان چیست؟**

امروز برنامه قطعی دشمنان انقلاب و اسلام و ایران آن است که هدف های سیاسی خصمانه خود را در قالب فعالیت های فرهنگی، یا با استفاده از ابزار های فرهنگی دنبال کنند؛ مقصود از تهاجم فرهنگی همین است. تکلیف همه مردم و خصوصاً نیروهای متعهد، مقابله با این تهاجم گسترده و برنامه ریزی شده است؛ که البته لازم است با شیوه های صحیح و همراه با تدبیر و برنامه ریزی باشد.

**از اینکه بدون پرده می نویسم، خوشحالم. در گوشه و کنار و آشکار و پنهان، می بینیم و می شنویم که باید مانند صدر اسلام و حضرت علی (ع) و ... زندگی کنیم و حکومت کنیم؛ ولی آنچه می بینیم، تناقضات فراوانی در مجموعه حکومت است: کف حسینه شما را می بینیم که زیلو پهن است؛ ولی در ورای آن و در مؤسساتی وابسته و منصوب به شما و خلاصه در بسیاری از جاها ملاحظه می شود که ریخت و پاش های فراوانی صورت می گیرد - از قبیل بنیاد مستضعفان و آستان قدس و ... - این ها را چگونه می بینید و چگونه با آن برخورد خواهید فرمود؟**

ریخت و پاش در هر جا باشد، مذموم و حرام است؛ ولی با قیاس مع الفارق نیز نباید قضاوت در مورد دستگاه ها داشته باشیم. اقتضای اماکن متبرکه از قبیل آستان قدس حضرت علی بن موسی الرضا (علیه آلاف التحية و الثناء) که مرکزی برای عبادت و در خدمت عامه مردم است، چیزی است؛ و ادارات و مراکز اداری دیگر، چیز دیگر.



«استبداد ضد استعداد است؛ آزادی، هدیه دین و اسلام به انسان است» و غیره، سخنانی است بسیار زیبا و جالب. با همه عشق و علاقه ای که به اسلام و انقلاب و حضرت عالی در خود می یابیم، اما متأسفانه باید بگویم که حضرت عالی خوب حرف می زنید، امام بد عمل می کنید؛ یا به عبارتی دقیق، می گذارید بد عمل شود. در این کشور، چه کسی هست که نداند ارزش و موقعیت و جایگاه شکنجه هایی که آقای منتظری برای این انقلاب کشیده است چقدر است؟ اما به صرف یک اظهار نظر - فرض را بر این می گذاریم که آن اظهار نظر کاملاً غلط بوده و مخالف حضرت عالی بوده باشد - آیا سزاوار بود در این کشور با ایشان رفتارهایی شود که هرگاه آن نحوه عمل و این سخنان در کنار هم قرار گیرند، عرق شرم بر پیشانی هر انسان آزاده ای جاری گردد؟ آیا به دور از تعارفات، لازم نیست گفتارها و کردارهای خویش را با هم مقایسه کنیم؟ به نظر بنده، اگر امروز نسل جوانی از روحانیت فاصله گرفته است، این فقط و فقط به این دلیل است که بین حرف و عمل فاصله زیادی ایجاد شده است؛ حرف، بسیار زیبا و جالب؛ اما عمل، حسابش با کرام الکاتبین!

کار نامبرده یک اظهار نظر نبود، بلکه اقدام علیه امنیت کشور بود و شورای عالی امنیت ملی در مورد وی تصمیم گیری کرد؛ و بعلاوه، حرکت وی تخطی آشکار از نامه مورخ ۶۸/۱/۸ امام نیز بود. به این نکته نیز توجه داشته باشید که همه در برابر قانون مساویند و هیچ موضوعی نمی تواند برای هیچ فردی مصونیت از تعقیب قانونی ایجاد کند و حفظ نظام اسلامی نیز تعارف بردار نیست و نمی توان به توطئه ای که دشمن زیرک از طریق اشخاص ساده نگر و به دست و زبان آنها دنبال می کند، بی توجه بود و مصالح کشور و سرنوشت ملت و انقلاب را نادیده گرفت. در عین حال، در این مورد اغماض های فراوان صورت گرفته و تا آنجا که به مصالح ملی لطمه نزند، بعد از این هم صورت خواهد گرفت.

ضمناً قضاوت شما درباره روحانیت و نسل جوان هم تعمیم غیر عالمانه موارد خاص است.

## ۲۱ توصیه و نکته آموزنده مقام معظم رهبری به جوانان

در این نوشته ۲۱ توصیه و راهکار رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای برای جوانان را ارائه می نمایم تا جوانان با درس گیری از نکات آموزنده، خود را در مقابل این جنگ عظیم آماده و واکنش نمایند.

### همت بلند

جوانان باید از آغاز عادت کنند که با همت بلند نگاه کنند. مسائل گوناگونی وجود دارد که این ها را باید در سطح دنیا دید، در سطح جهانی باید مشاهده کرد، نه در سطح منطقه ای، چه برسد به این که انسان بخواهد آن ها را در سطح کشوری یا در سطح ولایتی و استانی ببیند.

### وظایف جوانان

درس خواندن، پاکدامنی و پرهیز از سرگرمی های عاطل و باطل، جزو وظایف جوان هاست. البته من با سرگرمی و تفریح و شادی جوان ها خیلی موافقم؛ اما بعضی از سرگرمی ها و تفریح های منحرف را دشمن به قصد غافل کردن ما و جوانان عمدا وارد جامعه ی ما می کند. این، مخصوص جامعه ی ما نیست.

### هویت ملی

آنچه را که من امروز به عنوان یک تکلیف برای جامعه جوان کشور حس می کنم، این است که جوانان باید از سرمایه هویت ملی و جمعی کشور، با همه وجود و همت خود دفاع کنند.

هر مجموعه ی انسانی به یک هویت جمعی احتیاج دارد و باید احساس اجتماع و هبستگی و هویت جمعی کند.

### حراست از نظام

جوان، با هوشیاری و حوصله و همت جوانی اش باید در محیط کار و تحصیل و مسئولیت های آینده، همه همتش این باشد که از نظام حراست کند. تکمیل و برطرف کردن عیوب نظام یک حرف است؛ مقابله و نفی و همراهی با براندازان نظام حرف دیگری است

## عمده مشغله

مشغله عمده ای که باید جوان را به خود متوجه کند، اینها است: عدالت طلبی، حفظ نظام اسلامی، دشمن شناسی، اهمیت دادن به استقلال کشور، اهمیت دادن به پیوند و ارتباط بین مسؤولان و مردم.

## آینده مال جوانان

جوان های عزیز! آینده مال شماست؛ آینده متعلق به ملت ایران است. آینده ی ملت ایران، رسیدن به قله های والای علم، اقتدار، رفاه و شرف است. این آینده ی حتمی شماست و این وعده ی الهی است.

قرآن و اسلام به ما وعده داده است، که اگر ملتها حرکت کنند، ایمان نشان بدهند، غیرت نشان بدهند، استقامت کنند، حتما به هدفهای خودشان خواهند رسید.

## دنیایی عالی

جوانان ایران در آینده ای نه چندان دور، قطعا دنیایی عالی را که محصول تلاش امروز آنان است، تجربه خواهند کرد.

## نشانه قو

از جمله نشانه های استحکام و قوت نظام اسلامی و زنده بودن انقلاب، نسل جوانی است که حوادث انقلاب، دوران دفاع مقدس و امام بزرگوار را ندیده است، اما با همان انگیزه و عزم و ایمان نسل جوانی که انقلاب را به وجود آورد، در صحنه های مختلف کار و تلاش و علم و فناوری حضور دارد.

## اعجاز آفرین

جوان مظهر تحرک، نشاط، قدرت، استعداد و حوصله است که استفاده صحیح از این ذخیره ارزشمند، می تواند اعجاز آفرین باشد.

## ایمان. صفا. نورانیت

امروز سیلی خوردگان از انقلاب اسلامی و آنهایی که، نظام اسلامی، بساط غارتگری آنها را برچید، تلاش خود را برای از بین بردن ایمان و صفا و نورانیت جوانان متمرکز کرده اند.

## استقلال

جوان مایل به استقلال است. جوان طبیعتاً سرش را بالا می گیرد و مایل نیست که اسیر و دنباله رو باشد. نظام سیاسی امروز کشور ما، نظامی است که سرش را بالا گرفته، در مقابل هیچ کس آن را خم نکرده و از توپ و تشر امریکاییها و تهدیدهای گوناگون هم در طول این سالها لحظه ای بیم به دل راه نداده است.

## در پرتو تلاش

نوجوانان و جوانان، در پرتو تلاش بسیار جدی برای آموختن علم و دانش تعمیق دین و معنویت و فراگیری ارتباط صحیح و سالم اجتماعی، آینده روشن کشور را پایه ریزی خواهد کرد.

## ترس از دشمن

ملت و جوانان باید آماده باشند و ترس از دشمن را در دل خود جای ندهند؛ چون دشمن می خواهد در سایه این رعب، خرده فرمایشها و تحمیلهای خود را بر گردن این ملت سوار کند؛ بدون این که هزینه یک کار بزرگ و یک دخالت نظامی را متحمل شود.

## فکر کردن

جوانان عزیز! به فکر کردن در مسایل عادت کنید؛ این یک مبارزه است.

یکی از بزرگترین خطرات برای هر انسانی این است که در مقابل حوادث و رویدادها جامعه دچار بی فکری و بی تشخیصی بشود. خودتان را به فکر کردن عادت بدهید؛ مطالعه کنید و بسنجید. اگر کسی به فکر کردن عادت کرد و اهل فکر کردن شد، از مشورت دیگران هم استفاده خواهد کرد.

## شرط موفقیت جوان

اگر شما جوانان این سه خصوصیت را در خودتان به وجود آورید، در هر شرایطی و در همه زمینه ها موفق خواهید بود.

اولا، باید احساس مسئولیت کند.

ثانیا، با ایمان حرکت کند.

ثالثا، بصیرت و آگاهی داشته باشد.

## جوان و ثبات

جوان ثبات لازم دارد و این ثبات هم به خودی خود به دست نمی آید. باید آن را پیدا کرد. جوان دائم در معرض تزلزل قرار می گیرد. البته همه ی جوان ها این طور نیستند.

## پیشتاز و پیشگام

جوانان ببینند که امروز و آینده، چه قدر به وجود آنها احتیاج است؛ خودشان را برای آینده بسازند. امروز هم جوان باید مثل همیشه، پیشتاز و پیشگام حرکت انقلابی باشد و خودش را شایسته و صالح برای این مسؤولیت‌های بزرگ قرار بدهد

## سربازان امام

همه جوانان عزیز و نوجوانان، خود را سربازان امام محبوبشان بدانند و با اتکال به خدا و استمداد از حضرت ولی الله الاعظم (ارواحنا فداه) با قوت و قدرت به سمت هدفهای عالی امامشان حرکت کنند و بدانند که پیروزی نهایی از آن ماست.

“ کتب الله لاغلبن انا و رسلی. خداوند مقرر داشته است که من و پیامبرانم پیروز گردیم ”

## جوانان جلوتر

جوان در هر جامعه و کشوری، محور حرکت است.

اگر حرکت انقلابی و قیام سیاسی باشد، جوانان جلوتر از دیگران در صحنه اند.

اگر حرکت سازندگی یا حرکت فرهنگی باشد، باز جوانان جلوتر از دیگرانند و دست آنها کارآمدتر از دست دیگران است. حتی در حرکت انبیای الهی هم محور حرکت و مرکز تلاش و تحرک، جوانان بودند.

### توجه به معنویات

اگر ما به جوانان توصیه می‌کنیم که طهارت، تقوا، استغفار، اجتناب از گناه، رو آوردن به خدا و توجه به معنویات را سرلوحه ی کارها قرار دهند، به این دلیل است که علاوه بر به همراه داشتن سعادت شخصی، کشور هم به جوانانی نیازمند است که بتوانند حقایق را درک کنند، در میدانها بایستند، توطئه ی دشمن را بشناسند و با آن مقابله کنند.